
بسم الله الرحمن الرحيم



©Ahmet Yesevi Üniversitesi
Mütevelli Heyet Başkanlığı
Taşkent Cad. Şehit H. Temel Kuğuoğlu Sokak. No: 30 06490 Bahçelievler/ANKARA
Tel: 0312 216 06 00 • Faks: 0312 223 34 29
www.ayu.edu.tr yayinlar@yesevi.edu.tr

خواجه احمد یسوی

سلسله بررسی ها و تحقیقات

شماره نشر: ٦٥

به کوشش:

نجدت طوسون

ترجمه:

علیرضا مقدم

هماهنگی نشر:

هارون ساری‌گول

مینیاتور:

جهانگیر آشوروف

شابک: ٩٧٨-٩٩٤٤-٢٣٧-٧٨-٩

سال چاپ: ٢٠٢٠

طوسون، نجدت
احمد یسوی؛ به کوششِ نجدت طوسون. ـ آنکارا: دانشگاه بین‌المللی خواجه احمد یسوی (ترکیه و قزاقستان)، ١٣٩٩ (٢٠٢٠)
تعداد صفحه: ١٢٠، ١٦*٢٤ سانتیمتر، (سلسله بررسی ها و تحقیقات دانشگاه بین‌المللی خواجه احمد یسوی، شماره نشر: ١٢٠)
هیئت امنای دانشگاه خواجه احمد یسوی

Ankara - 2020

خواجه احمد یسوی





فهرست مطالب


جهانگیر بخاری

پیشگفتار

دکتر موسی ییلدیز

پیرِ ترکستان، حضرتِ احمد یسوی، مرد اخلاق و عشق و معرفت و یکی از دوستان خداست. او یکی از مهمترین شخصیت‌های تاریخِ فرهنگی ترک است. او نه تنها اخگرهای عشق و معرفت اسلامی را که ارسلان باب و یوسف همدانی در دلش افروختند، به سالکان بعد از خود منتقل کرد، بلکه با فرستادن واصلانِ جوانمردی که در مکتبش پرورده بود، به جغرافیایی که از آن سوی آسیا تا درون اروپا را در برمی‌گرفت، اندیشه عدالت، تواضع، اتحاد و آسایش را به انسان‌ها آموخت.

حضرت یسوی به جای استفاده از زبان‌های عربی و فارسی، به عنوان زبان دینی و فرهنگی عصر، از زبان ترکی سود برد و آن را به زبان علم و عشق و معرفت تبدیل کرد. او در صحبت‌ها و نیز حکمت‌هایی که بیان کرده، زبان مادری‌اش ترکی را به کار برده و بدین ترتیب با تحت تاثیر قرار دادن توده‌هایی وسیع، عنوانِ نخستین صوفی ترک را کسب کرده است. امروزه اگر از یک زبان ادبی ترکی سخن به میان می‌آید؛ زبانی که در جغرافیایی گسترده بدان سخن گفته و نوشته می‌شود، مسبّب آن پیرِ بزرگ احمد یسوی است.

از سوی دیگر، حضرت احمد یسوی فردی است که در عصر خود پرچم قرآن و سنّت را در برابر جریان‌ها و طریقت‌های غیرسنّیِ خارج از دایره اسلام، چون رافضیگری، زندقه و الحاد برافراشت. او اسلام صحیح را به مردم می‌آموخت؛ اسلامی که قرآن آن را تعریف کرده و حضرت پیامبر اجرا و القاءش کرده است. او مفسّرِ بُعدِ عاشقانه و عارفانه قرآن است.

آن چنانکه وقتی نام احمد یسوی به میان می‌آید ما این سه چیز را به خاطر می‌آوریم: اسلامِ حضرت پیامبر را؛ نخستین صوفیِ ترک را که این اسلام را به زبان مادری‌اش و به زبان ترکی‌ای قابل فهم برای همگان تبلیغ می‌کرد؛ و واصلانِ جنگجو و فداکاری که آن صوفی پرورده بود تا نور توحید و عدالتِ اسلام را در سرتاسر جهان منتشر سازند.

حضرتِ پیرِ ترکستان، نه تنها برای ملّت ما، بلکه به سبب پیام‌هایش سرمایه‌ای جهانی است. طریقتی که به نسبتِ نام او یسویه نامیده می‌شود، در واقع چیزی جز تفسیر ترکی اسلام نیست. این شخصیت ماندگار که محبت خدا و پیامبر و هستی را در دل گرد هم آورده، نمادِ عشق و عرفان، صمیمیت، رواداری، و تعمیق و گسترشِ عشق و احترام به انسان است.

در منظومه‌ای قلبِ ترکستان اینگونه توصیف می‌شود:

قلبِ ترکستان، احمد یسوی

همه دلها را مملوّ از عشق کرده

واصلانِ جوانمرد را در کنارِ خودگرد آورده

راه جوانمردی را به آنان نشان داده

راه حقیقی یاری و دوستی را به آنها نموده

سرّ ملامت را از ارسلان بابا

گرفته و پوشیده از دستِ او خرقه فقر را

یوسف همدانی بدو اجازت داده

می‌گوید: این است راه توانا شدن

و این است راه آزادیِ کسی که بر نفسش مسلط باشد

پیر که در این سپهرِ نیلگون آوازی خوش از خود به یادگار گذاشته

با سخنان حکمت‌آمیزش یک به یک بیان کرده

او زبان وحی را به ترکی می‌گوید

می‌گوید: راه اتحادِ ترکستان این است

متفرّق نشوید، راه آسایش و حیات این است

دشت با فریادهای تکبیر سیراب می‌شود

بازتاب «هو» با باد درمی‌آمیزد

یسوی از مزارش نورافشانی می‌کند

می‌گوید: ای برادر ترک! راه اتحاد این است

از قران جدا نشوید، راه آسایش و حیات این است

(مصطفی تاتچی)

امروز ناگزیریم تا دنیایی را که یسوی بنا کرده را، با شراره‌هایی که از آتشِ برافروخته او برگرفته‌ایم، به دنیای خودمان منتقل سازیم. کتابی نیز که در دست دارید نشانی از این هدف و ماموریت ماست.

از دکتر نجدت طوسون، به خاطر زحماتش در آماده ساختن این اثر، از موسی اوزون‌قایا به خاطر ترجمه منظوم اثر به ترکیِ ترکیه، از ذوالفقار گون‌گور به سبب بازنگری و کنترل متن منثور، از علیرضا مقدم به پاس ترجمه فارسی و نیز بقیه دوستانی که در آماده سازی اثر نقش داشتند، به نمایندگی از دانشگاه احمد یسوی سپاسگزاری می کنم.

دکتر موسی ییلدیز، رئیس هیئت امنای دانشگاه احمد یسوی



مقدمه

دکتر نجدت طوسون

خواجه احمد یسوی، عالم، عارف و شاعرِ برجسته قرن ششم آسیای میانه، هم در ترویج دین اسلام و هم در تعمیق اخلاق و معنویات دارای نقش بسزایی بوده است؛ او همچنین با سرایش اشعاری به شکل «حکمت»، خدمت بزرگی به زبان و ادبیات ترکی انجام داده است. جدای از مناقبی که در مورد او سینه به سینه نقل شده و نیز چند رساله منسوب به او، آثاری که ما را با دیدگاهها و دنیای احساسات او آشنا می‌سازد عبارت است از مجموعه اشعار احمد یسوی با نام دیوان حکمت و نیز کتابی به نام *مراه‌القلوب*، که صوفی محمد دانشمند از مریدانش تالیف کرده است.

به سبب تفاوت تعداد اشعار موجود در نسخه‌های دیوان حکمت و نیز کم بودن تعداد نسخه‌هایی با قدمت زیاد، گمان می‌رود که این اثر، نخست سینه به سینه نقل شده و بعدها به صورت مکتوب در آمده باشد؛ که در این مرحله نیز به اشکال

گوناگون ثبت گردیده و حتی اشعار شاعران دیگر نیز وارد مجموعه گشته است. با این همه، تمامی اشعار موجود در دیوان حکمت بازتابِ دیدگاههای دینی، اخلاقی و صوفیانه خواجه احمد یسوی هستند.

از آنجا که این اشعار، که ما را با تأثرات درونی یسوی آشنا می‌سازند، به ترکی جغتایی و در چهارچوب سنّتِ زبان نوشتاری ترکیِ شرقی، بیان شده‌اند، از این رو امروزه به راحتی قابل فهم نیستند. ترجمه و نشر این اشعار هم به لهجه‌های مختلف معاصر ترکی و هم زبان‌های رایج دنیا، از قبیل فارسی و عربی، امری بسیار ضروری است. برای آنکه گامی در این خصوص برداشته شود، منتخبی از دیوان حکمت، با استفاده از برخی حکمت‌ها که می‌پنداشتیم دارای اهمیت بیشتری هستند، آماده و برای استفاده فارسی زبانان به فارسی نیز ترجمه شد. به همراه ترجمه فارسی، همچنین اصل اشعار منتخب با حروف عربی نیز آورده شده تا یادکردی باشد از دورانی چند صد ساله که این اشعار با این خط و حروف نوشته و خوانده می‌شدند. زندگی‌نامه و مناقب خواجه احمد یسوی، و نیز آداب طریقت یسویه به همراه مینیاتورها و تابلوهای خوشنویسی برخی اشعار یسوی که صرفاً برای چاپ در این اثر آماده شده‌اند، بخشهای دیگر کتاب را تشکیل می‌دهند.

در گزینش اشعار برای این منتخب از دو چاپ دیوان حکمت با حروف عربی سود برده شده است: ۱) *دیوان حکمت*، چاپ آلماتی (۲۰۰۱) به کوشش -Dayra bay Serıkbayulı و S. Rafiddinov که در واقع بازنشر چاپِ قازان (۱۹۰۴) دیوان حکمت است؛ ۲) *دیوان حکمت*، چاپ تهران (۱۳۷۹) به کوشش رسول اسماعیل‌زاده، قوآنشبیک قاری و غالیه قمبربکاوا، که به همراه اشعار با حروف عربی، برگردان قزّاقی آنها را نیز دربردارد. از آنجا که آماده‌کنندگان چاپ اخیر با

استفاده از چاپ‌های قدیمی‌ترِ دیوان حکمت (قازان، ۱۸۹۳، استانبول ۱۸۹۷)، متنی به نسبت مطلوب‌تر تهیه کرده‌اند، در منتخب حاضر از آن بیشتر سود برده‌ایم.

ترجمه/برگردان حکمت‌های منتخب به ترکیِ ترکیه را موسی اوزون‌قایا انجام داده و در این راه از چاپ‌های دکتر کمال ارآسلان و دکتر حیاتی بیجه استفاده شده است. از طرف تیم آماده کننده این اثر علمی و هنری، مراتب تشکر و قدردانی خود را از دانشگاه احمد یسوی به خاطر چاپ آن ابراز می دارم.

دکتر نجدت طوسون


جهانگیر بخاری

خواجه احمد یسوی

همزمان با انتشار اسلام در آسیای میانه و از قرن دوم هجری زاهدان و صوفیان نیز در منطقه ظهور یافتند. عبدالله بن مبارک (متوفی ۱۸۱ هجری) که متولد شهر مرو در ترکمنستان امروزی است، هم حدیث‌شناس و هم زاهد و صوفی بود. روایت است که در شهر دو رباط تاسیس کرده و در آنها به ارشاد مردم می‌پرداخته است. دو شهر نَخشَب (نام امروزی: قرشی) و ترمذ در ازبکستان نیز مناطقی هستند که عالمان و صوفیان بسیاری در آنها نشو و نما یافته‌اند. ابوتراب نخشبی (متوفی ۲۴۵ هجری) که گفته است: «صوفی را هیچ چیز تیره نکند و همه تیرگی ها به وی صافی شود» و حکیم ترمذی (متوفی ۳۲۰ هجری)، که با نظریاتش درباره ولایت شناخته می‌شود و آثار عرفانی بسیاری به عربی دارد، از مشهورترین این صوفیان به شمار می‌روند. مزار حکیم ترمذی در حال حاضر هم از زیارتگاه‌های پراهمیت است.

بخارا و سمرقند نیز به سبب وجود عالمان و صوفیان، مهم‌ترین مراکز فرهنگی آسیای میانه بودند. ابوبکر محمد بن اسحاق کلاباذی (متوفی۳۸۰ هجری) که در محله کلاباذ (کلاباد) بخارا می‌زیست، آموزه‌های تصوف را در کتاب عربی خود با نام *التعرف لمذهب اهل التصوف* گرد آورده و همچنین در اثر دیگرش با نام *بحرالفوائد*

به تفسیر عرفانی برخی احادیث پرداخت.

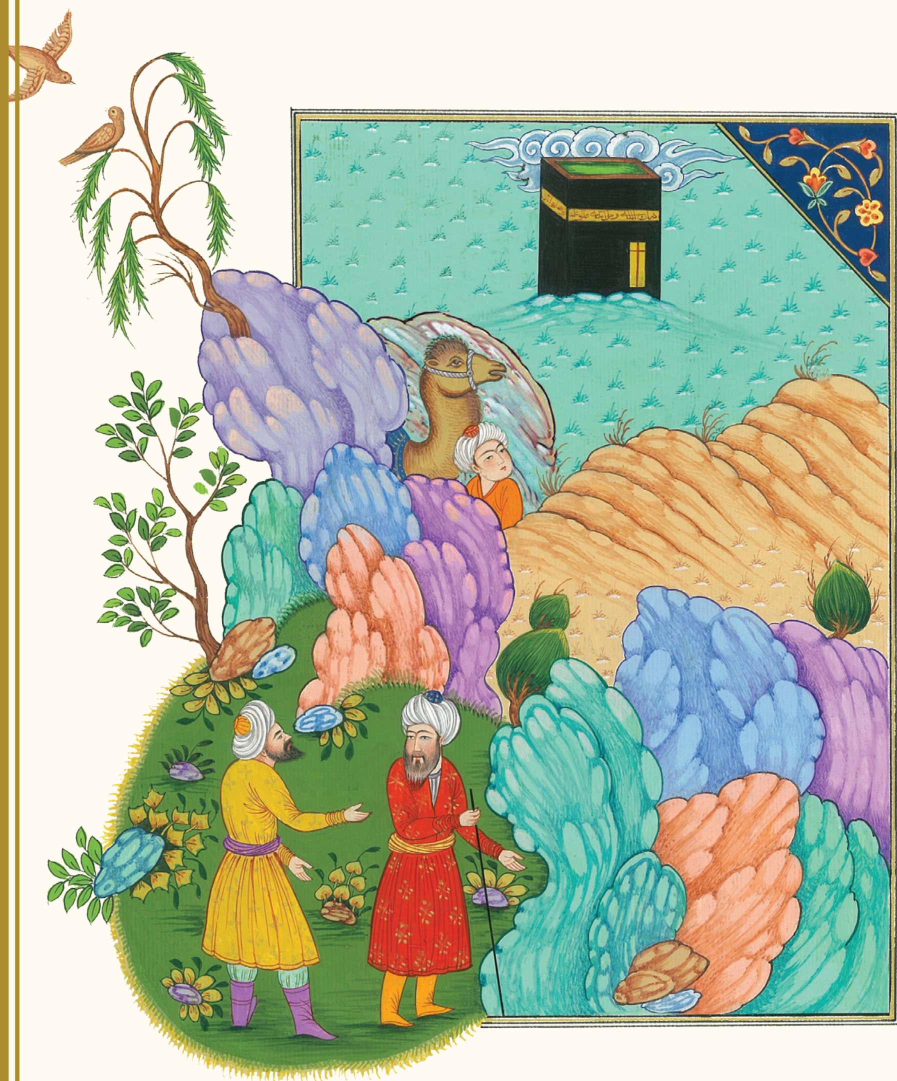
ابوسعید ابوالخیر (متوفی ٤٤٠ هجری)، که آداب خانقاهی را قوام بخشیده و تثبیت کرده و با اشعار عاشقانه‌ای که در مراسم سماع می‌خوانده شناخته می‌شود، در میهنه (واقع در ترکمنستان امروزی) زندگی کرده و در همانجا نیز درگذشته است. او در میان مردم ترکمن با لقب «منه بابا» شناخته می‌شود. سرگذشت، مناقب و سخنانش از طریق دو اثر فارسی زیر به روزگار ما رسیده است: *حالات و سخنان شیخ ابوسعید*، نوشته محمد بن ابوروح لطف الله (متوفی ٥٤١ هجری) و *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید*، نوشته محمد بن منوّر. رباعی مشهور «باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ» نیز در واقع متعلق به ابوسعید ابوالخیر است که دو قرن قبل از مولانا زندگی می‌کرد.

هجویری (متوفی ٤٦٥ هجری)، مؤلف *کشف المحجوب* نقل کرده که در منطقه فرغانه به برخی صوفیان برخورده است و مردم در آنجا شیوخ را «باب» می‌گویند. در اصل این وضعیت در دیگر مناطق آسیای میانه نیز رواج داشته است. ارسلان باب أُتراری، که احمد یسوی مدتی نزد او به آموزش پرداخته، و نیز قارغه باب و لاچین باب، که قبورشان در مقبره ارسلان باب قرار دارد، هر سه دارای لقب باب بوده‌اند. این که در نسب‌نامه‌ها پدر، جد و برخی خویشان احمد یسوی با لقب «شیخ» ذکر شده‌اند نشانگر این موضوع است که جریان‌های صوفیانه تا حد زیادی در این منطقه تاثیرگذار بوده‌اند. چنین پیداست که این شیوخ و دراویش در میان ترکان کوچرو و مستقر و به ویژه در کناره‌های سیردریا (سیحون) و دشت‌ها با زبان ترکی ساده، اسلام و اخلاق صوفیانه را در میان مردم ترویج می‌کرده‌اند.

آسیای میانه به طور کلی تحت تاثیر فرهنگ تصوفی خراسان بود که با ویژگی فتوّت و ملامت شناخته می‌شد. در کنار این، چنین محیطی که دارای مدارس و عالمان توانا در شهرهایی چون سمرقند و بخارا بود، میدان مناسبی برای فعالیت صوفیان قلندری مشرب خراسان نبود. در آنجا فقط آن تلقیِ صوفیانه می‌توانست اجازه رشد و گسترش یابد که پیوند استواری با قوانین دینی داشته باشد. البته چنین نیز شد.

یوسف همدانی، که در مدرسه نظامیه بغداد تحصیل کرده و به مقام استادی دست یافته و بعد از آن صوفی‌ای در مکتب تصوفی خراسان شده بود، آن هنگام که به چند مرید خود در ماوراءالنهر اجازه ارشاد داد و آنان را به عنوان خلیفه خود تعیین کرد، در واقع بنیان دو مکتب تصوفی مهم آسیای میانه را نیز بنا نهاد.

دو تن از مریدان برجسته یوسف همدانی (متوفی ۵۳۵ هجری) یعنی خواجه احمد یسوی و عبدالخالق غجدوانی مؤسسان دو طریقت یسویه و خواجگان (بعدها نقشبندیه) هستند که بعدها رایج‌ترین طریقت‌های آسیای میانه شدند. برخی از آثار یوسف همدانی به دستمان رسیده است. مشهورترین آنها *رتبه الحیات* اثری به فارسی است. خواجه احمد یسوی که بعد از کسب تعالیم دینی و تصوفی در نزد یوسف همدانی به مولد خود یسی بازگشته و به ارشاد مردم مشغول شد، صوفی برجسته‌ای است که تأثیرات ژرفی در حیات معنوی آسیای میانه بر جای گذارده است.



زندگی

احمد یسوی در قصبه سایرام در نزدیکی شهر چیمکند در قزاقستان امروزی به دنیا آمد. بعد از به پایان بردن تربیت دینی و صوفیانه خود به شهر «یسی» (امروزه ترکستان) در همان منطقه رفت و بعد از سالها ارشاد معنوی مردم در همانجا وفات یافت. پدرش ابراهیم شیخ صوفی‌ای شناخته شده در سایرام و مناطق همجوار بود و مریدانی داشت. احمد یسوی که پدر و مادرش را در سنین کودکی از دست داده بود، مدتی در اُترار و نزد شیخی به نام ارسلان باب به تحصیل دین و تصوف پرداخت. بعد از وفات او نیز تحصیلات خود را در شهرهای دیگر ادامه داد.

احمد یسوی به بخارا، که یکی از مراکز مهم علمی عصر بود، رفت و دست ارادت به یوسف همدانی داد و مرید او شد. در برخی منابع گفته شده که یسوی مرید شهاب‌الدین سهروردی (متوفی ۶۳۲ هجری) و یا ابوالنجیب سهروردی (متوفی ۵۶۳ هجری) بوده و اجازت گرفته است. در میان خویشان احمد یسوی شیوخ دیگری نیز وجود داشته‌اند و او با موسی خواجه، خلیفه پدرش در یسی، انس و الفتی داشته است؛ از این رو محتمل است که یسوی از خویشان خود نیز تربیت صوفیانه کسب کرده باشد.

خواجه احمد یسوی که بعد از اتمام تحصیلات، در یسی خانقاهی برپا کرده و به تربیت دینی و اخلاق انسان‌ها پرداخته بود، تفکرات صوفیانه خود را به ترکی و در قالب اشعاری ساده بیان کرده است. این اشعار ساده که به «حکمت» معروف

هستند، به مرور زمان گردآوری شده‌اند و بدین ترتیب مجموعه‌های «*دیوان حکمت*» پدید آمده‌اند. اگرچه در برخی مناقب گفته شده که احمد یسوی با ساخت قاشق‌های چوبی به گذران زندگی می‌پرداخته است، اما اینگونه برمی‌آید که از خانواده‌ای ثروتمند بوده است. آن گونه که از مناقبش برمی‌آید یسوی به سبب اصول ذکر در خانقاهش از سوی برخی عالمان عصر مورد انتقاد قرار گرفته است. او نیز در بعضی اشعارش عالمان ریاکار و صوفیان غیرواقعی را نقد کرده است. عشق به خداوند و پیامبر، محافظت از فقرا و یتیمان، رعایت قوانین شرعی، اخلاق نیکو، ذکر، مبارزه با نفس، سرزنش خود (ملامت)، اندیشیدن به مرگ، مراتب معنوی و زشتیِ ادعای شیخوخت بدون دست یافتن به مراتب معنوی از جمله بیشترین موضوعاتی هستند که در سخنان و اشعارش بدانها پرداخته است.

بنا به روایت، هنگامی که احمد یسوی به سن شصت و سه سالگی رسید چلّه‌خانه‌ای به شکل اتاق کوچک در خانقاهش و در زیرِ زمین ساخت و بیشتر باقیمانده عمر خود را در آنجا به عبادت و تفکّر گذراند. اگرچه در برخی منابع متأخر ذکر شده که احمد یسوی در سال ۵۶۲ هجری درگذشته است، اما برخی محققان بر این عقیده‌اند که این رقم باید اندکی بیشتر شود.

اگرچه احمد یسوی فرزند ذکوری به نام ابراهیم داشته، اما او در زمان حیات پدر درگذشته است. نسل یسوی به واسطه دخترش گوهر تداوم یافته است. شخصیت‌های مشهور بسیاری در ترکستان، ماوراءالنهر، آسیای میانه و آناطولی خود را از نسل احمد یسوی برشمرده‌اند. به عنوان مثال می‌توان به شیخ ذکریاء سمرقندی، شاعر عطا اسکوبی و اولیاء چلبی اشاره کرد.

امیر تیمور در اواخر قرن هشتم هجری مزار احمد یسوی را که شهرت و نفوذش به خوبی دشت‌های ترکستان را فراگرفته بود، زیارت کرد و فرمان داد تا بر روی مزار مقبره‌ای ساخته شود. در طی چند سال مجموعه‌ای مرکب از مقبره، مسجد و خانقاه پدید آمد. امروزه این مقبره یکی از مهم‌ترین زیارتگاه‌های آسیای میانه است. وجود فاصله‌ای یک صد متری میان چلّه‌خانه احمد یسوی و مقبره این موضوع

را به ذهن متبادر می‌کند که خانقاه اولیه و اصلی او در محل چلّه خانه او قرار داشته است. به نظر می‌رسد بعد از مرگش و به مرور بر سر مزارش مجموعه‌ای بزرگ ساخته شده و بدین ترتیب خانقاهی جدید و بزرگتر شامل کتابخانه، آشخانه، نمازخانه و حجره‌های دراویش پدید آمده است.

به هنگام آغاز فعالیت‌های ارشادی احمد یسوی در یسی، در کنار موج اسلام‌گرایی، جریان های تصوفی بزرگی هم حضور داشتند. در این دوره یسوی در میان ترکان کوچروی که در دشت‌های آن سوی تاشکند و سیردریا زندگی می‌کردند، دارای تاثیر بزرگی بود. او مبانی اسلام، اخلاق نیکو و آداب و ارکان تصوف را به زبانی ساده و بی‌پیرایه می‌آموخت. برای این منظور اشعاری با وزن هجایی و بهره‌مند از تکنیک‌های بیانِ برگرفته از ادبیات مردم می‌سرود و این منظومه‌ها را که حکمت نامیده می‌شدند، به واسطه مریدانش به دوردست‌ترین قبایل ترک می‌رساند. در سایه این کار یسویه در مدت کوتاهی در میان ترکان آسیای میانه رواج یافت.

سخنانی از احمد یسوی که در *مرآه القلوب*، تالیف صوفی محمد دانشمند، از مریدان وی، نقل شده: «در آخرالزمان بعد از ما چنان شیوخی ظهور کنند که شیطان از آنها درس خواهد گرفت و آنها کار شیطان را انجام خواهند داد ... اهل سنت و الجماعت را دشمن خواهند دید و اهل بدعت و ضلالت را دوست خواهند داشت»؛ و نیز ابیاتی که در برخی نسخ *دیوان* حکمت وجود دارند:

«ادعای مرشد بودن می‌کنند، اما شرطش را نمی‌دانند

فرق میان حلال و حرام، سنّت و بدعت را نمی‌دانند

هرگز بر مذهب بوحنیفه حرکت نمی‌کنند

بر اساس دیگر مذاهبِ مبتدع حرکت می‌کنند» (ترجمه)؛

نشان می‌دهند که احمد یسوی نیز به مانند ترکان آسیای میانه سنّی و حنفی‌مذهب بوده است.

یکی از قدیمی‌ترین آثاری که سخنان احمد یسوی را دربردارد، *مراه القلوب* تالیف

صوفی محمد دانشمند است که به زبان ترکی جغتایی نوشته شده است. قدیمی‌ترین اثری نیز که مناقب یسوی را دربردارد رساله‌ای فارسی منتسب به حسام‌الدین سغناقی (متوفی ۷۱۱ هجری) است. هر دوی این آثار منتشر شده‌اند. احمد یسوی به سبب حکمت هایش و به ویژه زندگی پر از مناقبش یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های صوفیانه آسیای میانه گشته است.

آثار

۱. دیوان حکمت

نام مجموعه‌ای که حاوی اشعار ترکی یسوی است. نسخه‌های *دیوان* حکمت، هم از لحاظ محتوی و هم زبان دارای تفاوت‌های مهمی هستند. این نیز نشانگر آن است که حکمت‌ها را اشخاص متفاوتی نوشته و یا ثبت کرده‌اند. در گذر زمان برخی از حکمت‌ها از بین رفته و یا دچار تغییر شده‌اند و به هنگام گردآوری نیز حکمت‌های تازه‌ای بر آنها افزوده شده و بدین ترتیب متن اصلی تا حدودی دچار تحریف شده است. با این همه در بن مایه همه حکمت‌ها باورها و اندیشه‌های یسوی و مبانی طریقت او وجود دارد. حکمت‌ها از منظر ایجاد یک اتحاد فکری در میان ترکان دارای اهمیت فراوانی هستند. *دیوان* حکمت با حروف قدیمی و جدید بارها منتشر شده است. آخرین بار *دیوان* حکمت را هیئت امنای دانشگاه احمد یسوی را به چاپ رسانده که شامل متن اصلی و ترجمه حیاتی بیجه به ترکی استانبولی است (آنکارا ۲۰۱۶).

۲. *فقرنامه*

فقرنامه که منسوب به یسوی است و به ترکی جغتایی نوشته شده، در چاپ تاشکند و برخی چاپ‌های قازان *دیوان* حکمت به چشمی خورد. *فقرنامه* را که بیشتر از آنکه رساله‌ای مستقل باشد، به نظر می‌رسد *مقدمه دیوان* حکمت باشد، کمال اَرآسلان در سال ۱۹۷۷ و با حروف جدید درشماره ۲۲ مجله زبان و ادبیات ترکی دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول (ص ۴۵ ـ ۱۲۰) به شکل مقاله‌ای به چاپ رسانده است. هیئت امنای دانشگاه احمد یسوی این مقاله را به شکل کتابی مستقل منتشر کرده است (آنکارا، آوریل ۲۰۱۶).

۳. *رساله در آداب طریقت*

این اثر فارسی که نسخ خطی آن در تاشکند قرار دارد، درباره موضوعاتی چون آداب و مراتب طریقت، رابطه میان مرید و مرشد، درویشی، شناخت خداوند و عشق الهی است. س.ملّاکاناگاتولی آن را به ترکی قزاقی ترجمه و چاپ کرده است (آلماتی ۲۰۱۲). ترجمه ترکی نجدت طوسون از این اثر را هیئت امنای دانشگاه احمد یسوی به همراه *فقرنامه* منتشر کرده است (آنکارا ۲۰۱۶).

٤. *رساله در مقامات اربعین*

اثری کم‌حجم و به فارسی است که به یسوی نسبت داده می‌شود. اثر دارای چهل مقام و قاعده درباره شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت (هر کدام ده مقام) است. تنها نسخه شناخته شده آن در کتابخانه عمومی زیتون‌اوغلو در شهر طوشانلی استان کوتاهیه (شمار ۱۰۵٦، برگ ۱۱۲ر ـ۱۱۳ر) قرار دارد. ترجمه ترکی نجدت طوسون از این اثر را هیئت امنای دانشگاه احمد یسوی به همراه *فقرنامه* و *رساله در آداب طریقت* منتشر کرده است (آنکارا ۲۰۱٦).

مناقب

آگاهی‌های موجود در منابع قدیمی و درباره زندگانی احمد یسوی بسیار محدود است. او در دنیای ترک بیشتر با مناقبش شناخته شده است. برخی از این منقبت‌ها اطلاعاتی درباره زندگی و اندیشه‌های او ارائه می‌کنند و برخی دیگر محصول تخیّل مردمان هستند. برخی از مناقب مرتبط با او عبارتند از:

بر اساس منقبت، ارسلان باب یکی از اصحاب گزین بود. (باب یعنی شیخ؛ این کلمه بعدها در برخی آثار به شکل بابا قید شده است). در یکی از غزوات پیامبر، اصحاب کرام به سبب گرسنگی به حضورش آمدند و اندکی غذا خواستند. با دعای پیامبر، جبرائیل (ع) طبقی خرما از جنّت آورد. اما یکی از آن خرماها بر زمین افتاد. جبرائیل (ع) گفت: «این خرما قسمتِ یکی از افراد امّت شما به نام احمد یسوی است». از آنجا که هر امانتی باید به صاحبش داده شود، حضرت پیامبر خواست تا یکی از اصحابش را موظف به انجام این کار کند. در نتیجه خرما را در دهان ارسلان باب گذاشت و از او خواست تا به تربیت احمد یسوی بپردازد. ارسلان باب که چهارصد و اندی سال زندگی کرده بود، به سایرام و یا یسی آمد و به ایفای وظیفه محوله پرداخت.

در برخی شجره‌نامه‌ها دیده می‌شود که ارسلان باب از خویشان ابراهیم شیخ، پدر احمد یسوی، است. احتمالاً این واقعه خرما که ارسلان باب آن را در عالم معنی (رؤیا) دیده، در روایات شفاهی تغییر یافته و باعث پدید آمدن این منقبت گشته است.

حضرت احمد یسوی اوقات خود را به سه بخش قسمت می‌کرد. بخش بزرگی از روز را به عبادت و ذکر مشغول می‌شد. در بخش دوم به شاگردانش علوم ظاهری و باطنی را آموزش می‌داد. در بخش سوم نیز برای تامین هزینه زندگی با دسترنج خود، قاشق و کفگیر چوبی می‌ساخت و می‌فروخت. بنا به روایتی گاو نر عاقلی داشت. خورجینی بر پشت حیوان می‌گذاشت و قاشق‌های ساختِ خود را درون آن می‌گذاشت و او را روانه بازار یسی می‌کرد. هرکس از قاشق‌ها و کفگیرها برمی‌داشت بهایش را در خورجین می‌گذاشت. اگر کسی جنسی می‌خرید و بهایش را نمی‌پرداخت، گاو آن شخص را ول نمی‌کرد و دنبالش راه می‌افتاد و تا زمانی که شخص بهای جنس خریداری کرده را در خورجین نمی‌گذاشت از او جدا نمی‌شد. گاو شب هنگام نیز به خانه برمی‌گشت.

**

در شهر اورگنج خوارزم عالمی به نام امام مروزی (در برخی منابع مرغازی و یا مراغی) زندگی می‌کرد. سخنان ناشایستی که درباره احمد یسوی گفته می‌شد به گوش او نیز رسیده بود. او این سخنان را باور کرد و برای آزمودن وی و برطرف ساختن شک و شبهه‌اش با تنی چند از دوستان روانه گردید. او از این موضوع آگاه شده بود که یسوی در هر جانبی شاگردانی دارد و همیشه در صحبتش هزاران تن حضور دارند. با خود گفت: «من سه هزار مسئله ازبر کردم، همه را می‌پرسم و آنها را امتحان می‌کنم». در این بین حضرت احمد یسوی در خانقاهش حضور داشت. به

شاگردش صوفی محمد دانشمند فرمود: «نگاه کن ببین چه کسانی برای دیدارمان می‌آیند؟». دانشمند از آمدن مروزی و همراهانش به همراه سه هزار مسئله در حافظه خبر داد. به امر یسوی، محمد دانشمند هزار عدد از آن سه هزار مسئله را از حافظه مروزی پاک کرد. سپس حضرت یسوی به همان شکل به یکی از شاگردانش، سلیمان حکیم آتا، امر کرد. او نیز چنان کرد. مروزی با هزار مسئله باقیمانده در حافظه‌اش به یسی آمد. نزد خواجه احمد یسوی آمد و گفت: «آنکه بندگان خداوند را از راه به در می کند تو هستی؟». یسوی هیچ خشمگین نشد. پاسخی هم نداد. فرمود: «فعلاً سه روز مهمانمان باشید، بعد از آن با هم سخن می‌گوییم». سه روز بعد کرسی‌ای نهاده شد. مروزی برای سخن گفتن بر کرسی نشست. احمد یسوی به حکیم آتا گفت که آن هزار مسئله باقیمانده را هم پاک کند. حکیم آتا به درگاه خداوند متعال دعا کرد. هزار مسئله موجود در ذهن مروزی نیز پاک شد. مروزی بر بالای کرسی خواست چیزهایی بگوید، اما دانست که در حافظه‌اش هیچ مسئله‌ای نمانده است. کتاب و دفترهایش را باز کرد و خواست که از روی آنها بخواند، اما مشاهده کرد که نوشته‌های دفاترش هم پاک شده است. برگها تماماً خالی بودند. مروزی با دیدن این احوال متوجه خطای خود شد، توبه کرد و مرید احمد یسوی شد و نزد او به مراتب عالی دست یافت.

* *

باز بر اساس منقبتی دیگر در نزدیکی شهر یسی قصبه‌ای با نام ساوران وجود داشت. بسیاری از مردم این قصبه غیرمسلمان بودند و با مردم مسلمان یسی و به ویژه با حضرت احمد یسوی بسیار دشمنی می‌ورزیدند. با انتشار بزرگی و کرامات احمد یسوی در اطراف و اکناف و افزایش تعداد مریدانش، اهالی ساوران بسیار ناراحت می‌شدند و دشمنی‌شان با حضرت خواجه نیز بیشتر می‌گشت. روزی

خواستند تا افترایی به احمد یسوی ببندند. در مکانی گرد هم آمدند و گاو نر متعلق به یکی از خود را آوردند و در کشتارگاه کشتند و تنها پاهایش را فروگذاشتند. فردا روز نیز نزد قاضی رفتند و شکایت کردند. گفتند که گاوشان را سربریده‌اند و چون با عجله آن را برده‌اند، ردّ خون حیوان بر جای مانده است و آنها با تعقیب آن ردّ متوجه شده‌اند که حیوان را به خانقاه احمد یسوی برده‌اند. چون قاضی حکم داد که می‌توانند وارد خانقاه احمد یسوی شوند، وارد خانقاه شدند و یک راست نزد گاوی که دیشب پنهان کرده بودند رفتند. گمان می‌بردند که به هدف خود رسیده‌اند که کرامت یسوی متجلی شد و همه مفتریان در یک آن تبدیل به سگ شدند و به سوی گوشت گاو حمله بردند و در اندک مدتی آن را خوردند. بدین ترتیب همه چیز بر ملا شد. آنان که در بیرون بودند و این منظره دهشت‌آور را تماشا می‌کردند در میان بُهت، دهشت و ترس دست به دامان احمد یسوی شدند. ابراز پشیمانی و طلب عفو کردند. حضرت یسوی مرحمت نمود و دعا کرد. بدین ترتیب به حالت اولیه خود برگشتند. بر اساس منقبتی دیگر همین اهالی ساوران ابراهیم، پسر خواجه احمد یسوی را کشته و سرش را بریده و در حوله‌ای پیچیده و به عنوان خربزه نزد یسوی آورده بودند.

* *

بر اساس منقبتی دیگر خواجه احمد یسوی روزی در جلوی خانقاهش نشسته بود. جمعی از کودکان را دید که از راه می‌گذشتند. این کودکان که برای آموزش قرآن به مسجد و یا مدرسه می‌رفتند، مصحف‌ها را درون کیفی گذاشته و از گردنشان آویخته بودند. اما در بینشان کودکی به سبب احترامی که برای قرآن قائل بود، مصحف را بر بالای سر حمل می‌کرد. همچنین به هنگام بازگشت از مدرسه به خانه برای آنکه پشت به استادش نکند، عقب عقب راه می‌رفت. احمد یسوی با دیدن

این صحنه به آن کودک چنین گفت: «پسرم! از استادت و از پدر و مادرت اجازه بگیر تا تربیت دینی تو را من بر عهده بگیرم». کودک اجازه‌های لازم را گرفت و به خانقاه یسوی آمد. سالهای طولانی آثار دینی خواند و تحصیل علم کرد، بعد از آن مرید شد و در مراتب معنوی پیشرفت کرد. نام این کودک سلیمان بود. روزی احمد یسوی، سلیمان و چند رفیق او را برای جمع کردن هیزم به صحرا فرستاد. با هیزم‌های جمع‌آوری شده قرار بود غذا پخته شود و به دراویش و طلاب و مسافران داده شود. هنگام بازگشت در راه باران شروع به باریدن کرد. سلیمان جبه‌اش را از تن درآورد و دور هیزمها پیچاند. چون به خانقاه آمدند، هیزم‌های خیسی که دیگر کودکان آورده بودند آتش نگرفتند، اما هیزم‌های خشک سلیمان آتش گرفتند. یسوی با دیدن این منظره به سلیمان گفت: «تو کاری باریک‌بینانه یعنی حکیمانه انجام دادی. بعد از این نام تو حکیم سلیمان باشد». این شخص که در سالهای بعد، از استادش احمد یسوی کسب اجازت کرد و به سبب اقامت در منطقه باقرغان به سلیمان باقرغانی نیز شهرت یافت، بیشتر با نام حکیم آتا شناخته می‌شود.

* *

احمد یسوی با در نظر گرفتن ارتحال حضرت پیامبر در سن ٦٣ سالگی، هنگامی که خود به این سن رسید، دیگر نخواست بر روی زمین زندگی کند. بیشتر اوقاتش را در چلّه‌خانه‌ای که به شکل اتاقی زیرزمینی در خانقاهش ترتیب داده بود می‌گذراند. سیدمنصور آتا، از مریدان برجسته خواجه، وقتی برای نخستین بار به این چلّه‌خانه رفت، از دیدن آن منظره ناراحت شد و با این گمان که «شیخم در این جای تنگ دچار رنج و مشقت است» شروع به گریستن کرد. در آن هنگام پرده‌ها از جلوی چشمانش به کنار رفت و آن مکان تنگ را سویی در مشرق و سویی در مغرب دید و دانست که در اشتباه بوده است.

**

روزی در خانقاه احمد یسوی مریدان بسیاری گرد هم آمده بودند. اما از آن رو که آنجا مکانی تنگ بود مریدان بسیار عرق کرده بودند و عرق همه جا را فراگرفته بود. ظرفی در بخش زیرین خانقاه گذاشتند و دربش را باز گذاشتند. عرق رسوخ کرده در آن ظرف جمع می‌شد و تبدیل به شربتی گوارا می‌گشت. صوفیان نیز از این شربت می‌نوشیدند. بعدها این ظرف با نام «خم عشق» مشهور شد.

مزار

خواجه احمد یسوی هنگامی که در سال ۵۶۲ درگذشت، در فاصله تقریباً یکصد متری خانقاهش، که چلّه‌خانه نیز داخل آن قرار داشت، دفن شد و مزار و مقبره‌ای ساده بر روی آن ساخته شد. این مقبره اولیه در کوتاه مدت تبدیل به زیارتگاه مسلمانان آن جوار گشت، اما دیری نپایید که در اوایل قرن هفتم هجری حمله مغول و آثار مخرّب این حمله منطقه را تحت تأثیر قرار داد. بعد از آن امیر تیمور که در اواخر قرن هشتم با از میان برداشتن دولت آلتون اردو (اردوی زرین) بر منطقه حاکم گشته بود، آن هنگام که «تُکل خانم» دختر خان مغولستان را برای همسری برگزیده و به استقبال قافله عروس روانه شده بود، در راه دیداری هم از شهر یسی کرد و مزار خواجه احمد یسوی را زیارت کرد. روایت است که در اثنای دیدار از یسی، تیمور در خواب احمد یسوی را می‌بیند و یسوی به او مژده پیروزی می‌دهد. امیر نیز به شکرانه این اتفاق دستور می‌دهد تا به جای مزار کوچک او مجموعه‌ای بزرگ ساخته شود. ساخت مجموعه نیز به خواجه حسین شیرازی از معروف‌ترین معماران منطقه ترکستان سپرده می‌شود.

این بنای مستطیل‌شکل دارای دو گنبد است و در میانه قسمت مرکزی آن دیگ بزرگی قرار دارد. در اطراف این دیگ، که از ترکیب هفت فلز ساخته شده، برخی دعاها و اطلاعاتی درباره سازنده آن وجود دارد. گفته می‌شود که قبل از این در داخل دیگ آبی کمی شیرین می‌ریختند و بعد از نمازهای جمعه به زائران می‌دادند و اعتقاد داشتند که شفابخش است.

این دیگ در سال ۱۳۱۳ و به دستور استالین به بهانه حضور در نمایشگاهی به موزه هرمیتاژ سن‌پترزبورگ منتقل شد، اما در سال ۱۳۶۸ و با تلاش مقامات قزاقستانی دوباره به جای خود در مقبره بازگشت. بر بالای این قسمت مرکزی گنبدی بزرگ قرار دارد و در اطراف آن قسمت‌های زیادی مانند آشپزخانه (حلیم‌خانه)، نمازخانه، کتابخانه، حجره‌های دراویش (خلوت‌خانه) و اتاق چاه آب (قودوق‌خانه) وجود دارند و دارای کاربری‌های مختلفی هستند.

در جوار قسمت مرکزی، یک توغ (علم و بیرقی که بر سر آن منگوله‌ای از دُم اسب آویخته می‌شود)، به عنوان نماد مقابر اولیا در فرهنگ آسیای میانه و یک درب وجود دارد. این درب منبّت‌کاری شده به اتاقی که مزار احمد یسوی در آن قرار دارد (گورخانه) باز می‌شود. بر روی یکی از حلقه‌های فلزی بخش داخلی در، تاریخ ساخت آن قید شده است: ۷۹۷ هجری. بر بالای این اتاق، گنبد کوچک قرار دارد. صندوق مزار یسوی از سنگی به رنگ سبز روشن ساخته شده است. در اتاق‌های کنار قسمت مرکزی قبرهای دیگری نیز وجود دارند. از قرن دهم بدین سوی برخی دلتمردان و صاحب منصبان ترکان قزاق در این مکان به خاک سپرده شده‌اند.

اطراف بنا با کاشی‌ها تزیین شده‌اند، اما جبهه‌ای که درب ورودی در آن قرار دارد عاری از کاشی‌کاری است. گفته می‌شود که به دنبال مرگ تیمور کار ساخت مجموعه و کاشی‌کاری آن ناتمام مانده است. حتی قید شده که طاق قسمت ورودی نیز با مرگ تیمور نیمه‌تمام مانده و در سال ۱۰۰۰ هجری با دستور و کمک عبدالله

خان، امیر بخارا، کامل شده است. بخشی از داربستی که در زمان عبدالله خان زده شده بوده، در حال حاضر موجود است.

قسمت فوقانی سه جبهه دیگر بنا را کاشی‌های مزیّن به آیات قرآن (آیات ۵۹ ـ ۶۳ سوره انعام) فراگرفته‌اند. همچنین جبهه بیرونی بنا با کاشی‌هایی به خط کوفی و با عباراتی چون الله، محمد، الحمدلله، الله اکبر و لااله الاالله تزیین یافته است. مقبره کوچکی که در مقابل درب ورودی مقبره قرار دارد مدفن ربیعه سلطان، دختر اولوغ بیگ و همسر ابوالخیرخان، است.



یسویه

بعد از احمد یسوی، مریدانش طریقت و اندیشه‌های او را در مناطق گوناگون آسیای میانه رواج دادند. این طریقت که یسویه نامیده می‌شود، به سبب انجام ذکر جهری، جهریه و به سبب تُرک بودن اکثر منسوبان آن «سلسله مشایخ ترک» نیز نامیده می‌شود. معروف‌ترین خلفای احمد یسوی عبارتند از منصور آتا، سعید آتا، صوفی محمد دانشمند و حکیم آتا. یسویه بیشتر از طریق حکیم آتا و شاگردانش تداوم یافته است.

حکیم آتا (متوفی ۵۸۲ هجری) که نام اصلی‌اش سلیمان باقرغانی است، بعد از به پایان بردن تربیت صوفیانه، یسی را ترک و به منطقه خوارزم رفت و به ارشاد مردم آنجا مشغول گشت. برخی اشعار حکیم آتا، که به مانند استادش احمد یسوی اشعاری ترکی به سبک حکمت می سرود، در مجموعه‌ای به نام *کتاب باقرغان* به دستمان رسیده است. حکیم آتا آثار دیگری به نام‌های *کتاب آخر زمان*، *کتاب حضرت مریم* و *معراجنامه* نیز دارد. سرگذشت و مناقب حکیم آتا در اثری ترکی، منثور و مجهول‌المؤلف به نام *کتاب حکیم آتا* گردآوری شده است. این سخنان او شهرت دارند: «بارچا یاخشی بیز یامان، بارچا بوغدای بیز سامان» (همه خوب و ما بد، همه گندم و ما کاه)؛ «هر گؤردویونو خضر بیل، هر گئجه‌نی قدر» (هر کس

را دیدی خضر بدان و همه شبها را قدر). مزارش در شهر قونغرات در منطقه خودمختار قاراقالپاقستانِ جمهوری ازبکستان قرار دارد.

برجسته‌ترین خلیفه حکیم آتا، زنگی آتا (متوفی ٦٥٦ هجری) است. نقل است که زنگی آتا در تاشکند زندگی و با چوبانی امرار معاش می‌کرد و بعد از وفات پیرش حکیم آتا نیز با همسر او، عنبر آنا ازدواج کرده بود. چهار خلیفه مشهور زنگی آتا نیز عبارتند از: اوزون حسن آتا، سیّد آتا، صدر آتا و بدر آتا. روایت است که سیّد آتا و صدر آتا به سرایجق در دشت قپچاق رفتند و ازبک خان، حکمران آلتون اردو را به اسلام دعوت کردند و در نتیجه کرامت صدر آتا، ازبک خان به همراه هفتادهزار تن مسلمان شد.

صوفی محمد دانشمند، دیگر خلیفه احمد یسوی، در اُترار خانقاهی ساخت و به ارشاد مردم پرداخت. معروف‌ترین شاگرد دانشمند، شیخ مصطفی معروف به سوزوک آتا (در برخی منابع سوکچوک و یا سوکسوک) بود. جانشین شیخ مصطفی نیز ابراهیم آتا بود و فرزند او اسماعیل آتا نام داشت. اسماعیل که به هنگام مرگ پدر ده سال داشت، تحصیلات دینی و تصوفی خود را در خوارزم، بخارا و سمرقند پی گرفت و بعد از آن به خجند رفت و از شیخ مصلحت خجندی اجازت گرفت و در موطن خود قازیغورت شروع به فعالیت کرد. فرزند و خلیفه‌اش خواجه اسحاق در اثر ترکی خود با نام *حدیقه العارفین* که آن را در اواسط قرن هشتم تالیف کرده، دیدگاههای پدرش اسماعیل آتا و برخی صوفیان دیگر و آداب یسویه را ذکر کرده است. مزار اسماعیل آتا و پسرش خواجه اسحاق در توربات در نزدیکی قازیغورت قرار دارد. از منابع اینگونه برمی‌آید که سوزوک آتا به فردی از حکمرانان طراز که ملقب به «ملک الزهاد» بود، خلافت داده و این سلسله از طریق ابوالنور سلیمان عاشق بن داوود و جمال‌الدین محمد کاشغری تداوم یافته است.

بعد از صدر آتا، از مریدان و خلفای زنگی آتا، به ترتیب اَلَمین بابا (در برخی منابع

ایمن و یا آلمین)، شیخ علی شیخ و مودود شیخ به ارشاد مردم پرداختند. بعد از مودود شیخ، سلسله یسوی به دو شاخه تقسیم شد: یکی از طریق کمال شیخ ایقانی و دیگری از طریق خادم شیخ. بعد از کمال شیخ، این شاخه از طریقت بدین شکل تدام یافت: شیخ علی آبادی (سید احمد)، شمس‌الدین اوزگندی، ابدال شیخ (شیخ اویس)، شیخ عبدالواسع و شیخ عبدالمهیمن. شخص اخیر در قرن دهم در تاشکند زندگی می‌کرد. شمس‌الدین اوزگندی نیز با تخلص «شمس عاصی» اشعاری به سبک حکمت سروده است.

شاخه دیگر یسویه که با خادم شیخ آغاز می‌شود، نیز به دو شاخه تقسیم شده و تداوم یافته است. شاخه نخست از طریق شیخ جمال‌الدین کاشغری بخاری، از خلفای خادم شیخ، سلیمان غزنوی و سید منصور بلخی (متوفی ۹۶۵) تداوم یافته و به احمد بن محمود حزینی، شیخ نقشبندی و یسوی، می‌رسد که در دوره عثمانی از استانبول دیدار کرده است. آثار حزینی عبارتند از: *جواهرالابرار من امواج البحار*، *منبع الابحار فی ریاض الابرار*، *حجه الابرار*، *تسلاء القلوب*، *جامع المرشدین* و *دیوان*. زیرشاخه‌ای از این شاخه نیز بعد از جمال‌الدین کاشغری بخاری از طریق شیخ خدایداد بخاری غازیرَگی (متوفی ۹۳۹ هجری)، مولانا ولی کوهِ زری، قاسم شیخ عزیزان کرمینَگی (متوفی ۹۸۶ هجری) و پیرم شیخ ادامه پیدا می‌کند و به محمدعالم صدّیقی ملقب به عالم شیخ (متوفی ۱۰۴۳ هجری) می‌رسد. این شخص در کتاب فارسی خود با نام *لمحات من نفحات القدس* (تاریخ اتمام ۱۰۳۳ هجری)، اطلاعات مهمی درباره تعداد بسیاری از شیوخ یسوی، از احمد یسوی تا دوره خود، ارائه داده است. مولانا محمدی املا (متوفی ۱۱۶۲ هجری) که مرید و خلیفه مولانا عثمان، خلیفه عالم شیخ، بود، در عین حال دارای اجازت طریقت نقشبندی نیز بود.

محمد شریف بخاری (متوفی ۱۱۰۹ هجری)، از خلفای عالم شیخ، در اثر فارسی‌اش با نام *حجه الذاکرین لرد المنکرین* هم دلایلی برای اثبات مشروعیت ذکر جهری

بیان کرده و هم اطلاعاتی درباره مشایخ پیشین یسوی ارائه کرده است. این شخص در عین حال از طریقت نقشبندی نیز دارای اجازت بود. گمان می‌رود قول شریف که اشعاری ترکی به سبک حکمت دارد نیز همین شخص باشد. بعد از او سلسله از طریق فتح‌الله عزیزان و لطف‌الله عزیزان ادامه یافته و به شیخ خدایداد بن تاش محمد بخاری (متوفی ۱۲۱۶ هجری) می‌رسد. شیخ خدایداد که دارای آثار بسیاری در زمینه تصوف است، مؤلف اثری است به نام *بوستان المحبین* و به ترکی که دربردارنده اطلاعاتی مهم درباره آداب طریقت یسویه و نیز اهمیت ذکر جهری است. خلیفه او عمر ایشان، علاوه بر طریقت یسویه، به شاخه مجددیه نقشبندیه نیز منسوب بود. ردّ پای سلسله یسویه را می‌توان تا اوایل قرن سیزدهم پی گرفت؛ هرچند تضعیف گشته و در میان نقشبندیه تحلیل رفته باشد. اما بعد از این تاریخ در منابع مکتوب دیگر اثری از این طریقت دیده نمی‌شود. یسویه در اواخر قرن سیزدهم و به دنبال حاکمیت روس‌ها بر آسیای میانه از بین رفت.

علاوه بر مشایخ یسوی که در سطور بالا ذکری از آنها به میان آمد، برخی منسوبان دیگر این طریقت نیز وجود دارند که در منابع درباره زندگی و یا سلسله طریقتی آنها اطلاعات کافی یافت نمی‌شود. بابا ماچین و یاشلیغ یونس آتا از خلفای احمد یسوی؛ اوتلوغ یونس آتا از مریدان اسماعیل آتا؛ کوسَم شیخ، خلیل آتا و پهلوان آتا که بهاءالدین نقشبند با آنها دیدار کرده؛ کوک آتا که با فرزند امیر کلال دیدار کرده؛ تنغوز شیخ ترکستانی؛ و شیخی یسوی از اهالی تاشکند که به خاطر آنکه تنها به ترکی سخن می‌گفت به تُرکچی آتا معروف بود.

برخی نیز بودند که نزد شیخی زنده به کسب تعالیم عرفانی و تصوفی نپرداختند، اما مدعی بودند که از طریق اویسی از احمد یسوی و یا از مشایخ بعد از او کسب خلافت کرده‌اند. سید احمد بشیری معروف به حضرت بشیر (متوفی ۸۶۸ هجری) که در نزدیکی شهر سبز زندگی می‌کردو نیز محمد شریف بزرگوار (متوفی ۹۶۳

هجری) که در ترکستان شرقی زندگی می‌کرد و در یارکند درگذشت، از جمله این افراد هستند. سرگذشت و مناقب سید احمد بشیری در اثر فارسی ناصر بن قاسم ترکستانی به نام *هشت حدیقه* و یا *حدائق الجنان* گردآوری شده است. مناقب محمد شریف بزرگوار نیز در دو اثر زیر گردآوری شده است: *تذکره محمد شریف بزرگوار* اثری منظوم و به ترکی از محمد صدیق ذلیلی؛ *تذکره محمد شریف بزرگوار* اثری منثور و به ترکی از نویسنده‌ای مجهول‌الهویه.

در برخی منابع ادعا شده که این افراد نیز از مشایخ و یا دراویش یسوی هستند: بیراش بن آبراش صوفی در منطقه تاتار و بلغار؛ حسین بیگ که قبرش در نزدیکی اوفا قرار دارد؛ افشار بابا که مقبره‌اش در شهر نیازآباد آذربایجان است؛ و گوزلی آتا در ترکمنستان.

اگرچه در *ولایت‌نامه* (تألیف در اواخر قرن نهم هجری)، حاجی بکتاش ولی از صوفیان آناطولی مستقیماً و یا به شکل غیرمستقیم به عنوان خلیفه احمد یسوی قلمداد شده، اما در *مناقب العارفین* افلاکی (تألیف در قرن هشتم هجری) و *تاریخ عاشق پاشازاده* (تألیف در قرن نهم هجری) به صورتی آشکار ذکر شده که حاجی بکتاش ولی خلیفه بابا الیاس خراسانی معروف به بابا رسول، شیخ طریقت وفائیه، بوده است. همچنین گیکلوبابا (Geyikli Baba) و امیرجی سلطان (امیرِ چین عثمان) که در *سیاحتنامه اولیا چلبی* (تالیف در قرن یازدهم هجری) به عنوان دراویش یسوی مطرح شده‌اند، بر اساس دو منبع قدیمی‌تر و موثق یعنی *مناقب‌القدسیه* علوان چلبی و *تاریخ عاشق پاشازاده* از خلفای برجسته بابا الیاس از مشایخ وفائیه بوده‌اند. این موضوع که برخی منسوبان طریقت وفائیه در آناطولی در منابع مؤخرتر و کم‌اعتبارتری همچون *ولایت نامه* و *سیاحت نامه* به یسویه نسبت داده شده‌اند، به احتمال زیاد با آن جوّ روانی اجتماعی ارتباط دارد که شورش بابا الیاس خراسانی علیه دولت سلجوقیان روم در قرن هفتم هجری پدید آورده بوده

است. محتمل است که پس از آنکه عصیان بابائیان از سوی دولت سرکوب شد، بسیاری از صوفیان منسوب به وفائیه و به ویژه مرتبط با بابائیان برای دور ماندن از اتهام شورش، نام طریقت خود را پنهان ساخته و یا خود را منسوب به طریقت احمد یسوی قلمداد کرده باشند. در سده‌های بعد این سخنان به آثاری چون *ولا یت نامه* و *سیاحت نامه* راه یافته است. از این رو تا زمان یافته شدن منابع موثق و سلسله‌نامه‌های معتبر، به سختی می‌توان مدعی حضور یسویه در آناطولی و بالکان شد. ارتباط لاچی‌ها و ایشان‌های گیسودراز، که در اواخر قرن سیزدهم هجری در وادی فرغانه و مناطق قرقیزنشین حضور داشتند، با یسویه هنوز به اثبات نرسیده است. به احتمال قوی اینان آخرین بقایای طریقت قلندری آسیای میانه‌اند.

تربیت صوفیانه در طریقت یسویه

ورود به طریقت (انتساب)

انتساب به معنای ورود به راه تصوف و ارادت ورزیدن است. تربیت صوفیانه در طریقت یسویه با انتساب آغاز می‌شود. بنابر آنچه که خواجه اسحاق بن اسماعیل در قرن هشتم هجری در *حدیقه العارفین*، به زبان ترکی جغتایی، آورده، مراسم انتساب در طریقت یسویه بدین شکل انجام می‌شد: شیخ دست فردی را که به قصد مرید شدن آمده بود می‌گرفت و سفارش به توبه و روی آوردن به خداوند می‌کرد و این ذکر توبه را سه بار می‌خواند: «استغفرالله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اسئله التوبه». سپس قیچی‌ای به دست می‌گرفت وآیه «یاأَیهَاالذینَآمَنُواتُوبَوااِلَیاللّهِتَوْبَهًنص وحاً» (سوره تحریم، آیه ۸) را می‌خواند و به ترتیب دو سه تار موی از سمت راست و چپ و پشتِ سر مرید می‌برید. بریدن موی به معنای ضرورت دل کندنِ مرید از دنیا و مافیها و روی آوردن به معنویات بود. در مرحله بعدی شیخ به مرید سفارش می‌کرد که نماز نافله بخواند و مدام ذکر بگوید و بدون اذنِ شیخ کاری انجام ندهد.

ذکر

در طریقت یسویه به ذکری که به شکل جمعی و با صدای بلند انجام می‌شد «ذکر ارّه» می‌گفتند. علت این نام‌گذاری هم آن بود که بعد از مراحل ابتدایی ذکر، دیگر کلمات نامفهوم می‌شدند و از حنجره‌ها صداهایی شبیه صدای ارّه بیرون می‌آمد. نقل است که اسماعیل آتا از مشایخ یسوی در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم درباره ذکر اینچنین گفته است: «همانطور که آهنگر آهن را در کوره می‌گدازد و با پتک بر آن می‌کوبد، مرید نیز باید قلبش را با پتکِ ذکرِ هو کوبیده و تمیز کند». اسماعیل آتا بعد از تلقین ذکر به مریدش اینگونه می‌گفت: «ای درویش! برادر طریق شدیم. نصحیتی از من قبول کن: فرض کن این دنیا گنبدی سبزرنگ است، فرض کن که در عالم تنها تو هستی و یکی نیز خدای تعالی. آن قدر ذکر بگو که بر اثر غلبه توحید، تنها خداوند بماند، تو از میان برخیز». خواجه اسحاق بن اسماعیل آتا می‌گوید که هر شیخ و مرشدی برای ذکر یکی از نام‌های خداوند را ترجیح می‌دهد، خواجه احمد یسوی دو اسم «الله» و «هو» را به مریدانش تلقین می‌کرد و اسماعیل آتا نیز ذکر «هو» را ترجیح می‌داد.

در رساله ذکر حضرت *سلطان العارفین*، مجهول‌المؤلف و به زبان ترکی جغتایی، از انواع ششگانه ذکر یسوی سخن به میان می‌آید: ۱. ذکر اسم ذات: گفتن ذکر «الله» است. این ذکر به شکل «الله هو، الله هو، یا هو، الله هو» نیز اجرا می‌گردد. ۲. ذکر اسم صفت: گفتن ذکر «حی آه، حی آه» است. این ذکر بعد از نماز ظهر به شکل قیامی (ایستاده) اجرا می‌شود و به هنگام گفتن «حی» و «آه» پنج انگشت مشت می‌گردد. ۳. ذکر دو سره: گفتن ذکر «حی، آه، الله، حی، هو» و «حی، حیٍ، هو الله؛ حی، حیٍ، هو الله» است. ٤. ذکر هو: گفتن ذکر «هو، هو، هو الله؛ هو، هو، هو الله» است. ٥. ذکر چایکُن: ذاکر برای آنکه در اثنای ذکر، حرکات و آهنگ و موسیقی هماهنگ با هم ادامه پیدا کنند، آلتی زنگوله مانند را تکان می‌دهد و از آن صدای چاک چاک

برمی‌خیزد و افراد با گفتن «هو (چاک)، هو (چاک)» به ذکر می‌پردازند. ٦. چهار ضرب: گفتن ذکر «حی، آه آه آه، حی، هو؛ حی، آه آه، آه، حی، هو» است. علاوه بر این انواع ششگانه ذکر، «ذکر کبوتر» هم وجود دارد که با گفتن «هو، هو» اجرا می‌شود.

خلوت

خلوت به گوشه‌نشینی درویشان برای عبادت و تفکر گفته می‌شود. خلوت یکی از عناصر مهم تربیت صوفیانه در طریقت یسویه است. در این طریقت، خلوت دارای آداب و مراسم سنّتی خود است. بنابر اطلاعاتی که حزینی در *جواهر الابرار* ذکر کرده، برخلاف عادت عمومی، خلوت در طریقت یسویه به شکل جمعی انجام می‌شود. مریدانی که قرار است به خلوت بروند، با موافقت مرشد از یک روز قبل روزه می‌گیرند. یک روز قبل از خلوت و بعد از نماز صبح، مریدان ذکر و تکبیرشان را بیشتر می‌کنند. همان روز بعد از نمازِ عصر تمام در و پنجره و تمام سوراخ‌های خلوت‌خانه بسته می‌شود و مریدان تا غروبِ آفتاب به ذکر و توبه مشغول می‌شوند. بعد از نمازِ مغرب برای افطار آبِ گرم آورده می‌شود و مریدان با آن روزه‌هایشان را باز می‌کنند و بعد از آن دیگر آبی داده نمی‌شود. در ادامه آشِ خلوت که از ارزن سیاه پخته شده داده می‌شود. بعد از آنکه تمام اهل خلوت از این آش خوردند، برای کم کردن حرارت ممکن است هندوانه‌ای کوچک و یا دوغ نیز داده شود. بعد از غذا، آیتی و یا آیاتی از قرآن کریم خوانده می‌شود. سپس اهل خلوت به صف می‌ایستند و سه بار تکبیر می‌گویند و بعد از آن می‌نشینند و تا نیمه‌های شب به ذکر خداوند می‌پردازند. در این میان اشعار دینی به نام «حکمت» خوانده می‌شود و به دنبال آن سرها تراشیده می‌شود و به سوی هر چهار سوی خلوت‌خانه تکبیر فرستاده می‌شود. بعد از این، مریدان به ذکر مشغول می‌شوند و چون قندیل خاموش شد چند ساعتی استراحت می‌کنند و تعبیر خوابهایی را که دیده‌اند، از شیخ می‌پرسند.

خلوت به مدت چهل روز و بدین شکل ادامه پیدا می‌کند. در پایان چهل روز، متولیان آشپزخانه زودتر از بقیه از خلوت‌خانه خارج می‌شوند و حیواناتی را به عنوان قربانی ذبح می‌کنند.

رسم بر این است که خون و استخوان این حیوانات را مدفون می سازند. گردن حیوانات قربانی شده کباب می‌شود و به همراه آب و یا دوغ خنک به اهل خلوت داده می‌شود. صوفیان آن شب را در خانه خود به استراحت می‌پردازند و روز بعد به هنگام نمازِ صبح با خواندن دعا و گفتن ذکر، پایان خلوت اعلام می‌شود.

صحبت

برخی مشایخ یسوی برای تأکید بر اهمیت صحبت صوفیانه و اخلاق اینچنین گفته‌اند: «می‌شود قضای نماز را ادا کرد، اما قضای صحبت را نه». آنان باور داشتند که انسان‌های غافل و حتی اشیای متعلق به این قبیل انسان‌ها آرامش معنوی صوفیان را از بین می‌برد. بنا بر روایتی خواجه احمد یسوی چون در صحبتش آن فیض و آرامش مورد نظر دست نداد به مریدان گفت تا خانقاه را بررسی کنند؛ چون گشتند دیدند که مردی غافل عصایش را در خانقاه فراموش کرده است. چون عصا را به بیرون منتقل کردند، انجام صحبتی پرفیض امکان‌پذیر شد.

خلافت

مریدی که تربیت صوفیانه خود را به پایان برده، اجازتِ ارشاد خلق (خلافت) دریافت می‌کرد و خلیفه می‌شد. در طریقت یسویه عصایی به عنوان نماد اجازت و خلافت از سوی شیخ به فرد هدیه داده می‌شد. همانطور که چوپان با عصای خود از گوسفندان مراقبت می‌کند و آنها را از خطر گرگ‌ها مصون نگه می‌دارد، از

خلیفه نیز انتظار می‌رفت به تربیت معنوی افراد بپردازد و مراقب افتادن آنها در دام نفس باشد. به مریدی که مراتب تربیت صوفیانه را به پایان نمی‌بُرد، خلافت داده نمی‌شد. بعد از سپری کردن این مراحل نیز برای آزمودن اینکه در درونش خبری از کبر مانده است و یا نه، گاهی سبدی به گردنش آویخته می‌شد و خواسته می‌شد تا مدتی به گدایی بپردازد. خلیفه‌ای که عصا دریافت می‌کرد لازم بود صاحب فضایل متعالی اخلاقی باشد و دعا بر خواجه احمد یسوی، پیر طریقت یسویه، را فراموش نکند.

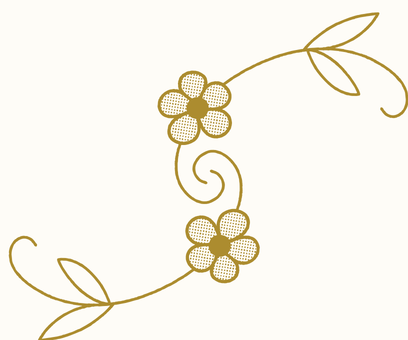
خدمت

فصل سوم *حدائق العارفین* تألیف خواجه اسحاق بن اسماعیل آتا درباره شیخ و شیخوخت است. در فصل مذکور عباراتی همچون «شیخوخت، دعوت خلق به حق است» و «رفتار دلسوزانه با همه انسانهاست» به چشم می‌خورد. از اسماعیل آتا پرسیده‌اند: تعداد راههایی که خلق را به حق تعالی می‌رساند چند است؟ اینگونه پاسخ داده است: «به تعداد تمام ذرات موجود در هستی راه وجود دارد. اما راهی نزدیک‌تر و بهتر از آسوده خاطر ساختن مسلمانی و مفید بودن برای او وجود ندارد».

مخلص سخن آنکه خواجه احمد یسوی یکی از دوستان خداست که با اشعار، اندیشه‌ها و آثارش در گسترش اسلام، اخلاق و معنویات در آسیای میانه نقشی بسزا داشته است. اشعاری که به سبک حکمت سروده در کوتاه مدت به آناطولی نیز رسیده، زیرا شعری از یونس امره با برگردان «بانا سَنی گرک سَنی» از نظر معنا و صورت به مانند تکرار این شعر یسوی است: «مینکا سن اوق کرکسن» (من خواهان تو هستم). می‌دانیم که در جغرافیای عثمانی و به ویژه خانقاههای ازبکی متعلق به نقشبندی‌ها، برخی اشعار *دیوان* حکمت به صورت «الهی» خوانده می‌شد. حاجی حسن شکری افندی (متوفی ۱۳۲۷ هجری)، از مشایخ نقشبندی ـ خالدی

متأخر عثمانی، برخی حکمت‌ها را از ترکی جغتایی به ترکی عثمانی ترجمه و با نام ترجمه دیوان احمد یسوی (استانبول ۱۳۲۷) منتشر کرده است. این نیز نشان می‌دهد که احمد یسوی حتی در سرزمینی با فاصله چند هزار کیلومتری از آسیای میانه هم فراموش نشده و از افکار و اندیشه‌هایش سود برده شده است.

اشعار یسوی که به سبک حکمت سروده شده‌اند، همانطور که در طول اعصار در دشت‌های قزاق بازتاب یافته، در روستاهای ازبک و چادرهای قرقیز نیز خوانده شده‌اند. ازبک‌ها به کسانی که در «چایخانه»ها حکمت‌های یسوی را می‌خواندند «یسوی‌خوان» می‌گفتند. این حکمت‌ها به ویژه در وادیِ فرغانه در میان زنان نیز خوانده می‌شده است. همچنین می‌دانیم که قرقیزها *کتاب باقرغان* (شامل دیوان حکمت و اشعار حکیم آتا) را برای فرزندان خود قرائت می‌کرده‌اند. این باور عامیانه که در روز قیامت و در پل صراط، احمد یسوی به قرقیزها کمک خواهد کرد، نشان‌دهنده تاثیر طریقت یسویه بر مردم قرقیز است. اینکه امروزه عروس و دامادهای در شرف ازدواج در شهر ترکستان (نام جدیدِ شهر یسی) به مقبره احمد یسوی می‌آیند و دعا می‌خوانند، نشان‌دهنده میزان تاثیرگذاری این انسان صاحبدل در طول سده هاست.



کتابشناسی

Akar, Metin, *Taykazan*, Ahmet Yesevi Üniversitesi Yayınları, Ankara 2017.

Babadjanov, Bakhtiyar, "Une Nouvelle Source sur les Rituels de la Tarîqa Yasawiyya: Le Risâla-yi Dhikr-i Sultân al-'Ârifîn", *Journal of the History of Sufism*, 3 (2001), s. 223-228.

Bice, Hayati, *Hoca Ahmed Yesevî*, İstanbul 2011.

Aynı müellif, *Günümüzün Aşk Yolcusuna Divân-ı Hikmet*, H. yay., İstanbul 2015.

Buhârî, Seyyid Zinde Ali, *Semerâtü'l-meşâyıh*, Taşkent, Özbekistan Fenler Akademisi Bîrûnî Şarkiyat Enstitüsü Ktp., nr. 1336, vr. 1a-291b.

Buhârî, Şeyh Hudâydâd b. Taş Muhammed, *Bustânü'l-muhibbîn* (nşr. B. M. Babacanov-

M. T. Kadırova), Türkistan 2006, s. 222-224.

Candarbek, Zikiriya, *Nasab-nama Nuskaları Cane Turki Tarihı*, Almatı 2002.

DeWeese, Devin, *Islamization and Native Religion in the Golden Horde. Baba Tükles and Conversion to Islam in Historical and Epic Tradition*, Pennsylvania 1994, s. 567-573.

Aynı müellif, "The Mashâ'ikh-i Turk and the Khojagân: Rethinking the Links Between the Yasavî and Naqshbandî Sufi Traditions", *Journal of Islamic Studies*, VII/2 (1996), s. 180-207.

Aynı müellif, "The Yasavî Order and Persian Hagiography in Seventeenth-Century Central Asia", *The Heritage of Sufism III: Late Classical Persianate Su fism*, Oxford 2000, s. 389-414.

Aynı müellif, "Yasaviya", *İslam na Territorii Bıvşey Rossiyskoy İmperii*, Moskova 2003, fasikül: 4, s. 35-38.

Eraslan, Kemal, "Ahmed Yesevî", *TDV İslam Ansiklopedisi*, İstanbul 1989, II, 159-161.

Hakîm Ata, *Bakırgan Kitabı*, Kazan 1884.

Hoca İshâk b. İsmâîl Ata, *Hadîkatü'l-ârifîn*, Taşkent, Özbekistan Fenler Akademisi Bîrûnî Şarkiyat Enstitüsü Ktp., nr. 11838, vr. 1b-131a.

Hazînî, Ahmed b. Mahmûd, *Cevâhiru'l- ebrâr min emvâci'l-bihâr*, İstanbul

Üniversitesi Ktp., TY, nr. 3893, vr. 15a-17b, 25b-26a.

Hüseynî, Muhammed Şerîf, *Huccetü'z-zâkirîn li-reddi'l-münkirîn*, Süleymaniye Ktp., Reşid Efendi, nr. 372, vr. 1b-203b.

Kaya, Önal, *Tezkire-i Hakîm Ata: Bir Yesevî Dervişinin Menkabevî Hayatı*, Ankara 2007.

Kenjetay, Dosay, *Hoca Ahmet Yesevî'nin Düşünce Sistemi*, Ankara 2003.

Köprülü, Fuad, *Türk Edebiyatında İlk Mutasavvıflar*, Ankara 1981.

Mevlânâ Safiyyü'd-dîn, *Neseb-nâme Tercümesi* (hzr. Kemal Eraslan), İstanbul 1996.

Muminov, Aşirbek ve diğerleri, *İslamizatsiya i Sakralnıe Rodoslovnıe v Sentralnoy Azii*, Almatı 2008, II, 188-193.

Rafiu'ddin, Seyfuddin- Nadirhan Hasan, "Hazînî'nin Câmiu'l-Mürşidîn Adlı Eseri Hakkında", *Tasavvuf: İlmî ve Akademik Araştırma Dergisi*, V/12 (2004), s. 159-166.

Safî, Ali b. Hüseyin, *Reşehât-ı Aynü'l-hayât* (thk. Ali Asgar Mu'îniyân), Tahran 2536/1977, I, 17-34, 97, II, 370-372.

Sıddîkî, Muhammed Âlim, *Lemehât min nefehâti'l-kuds* (nşr. M. Nezîr Rânchâ), İslamabad 1986.

Tekcan, Münevver, *Hakîm Ata ve Bakırgan Kitabı*, Selçuk Ün. Sosyal Bilimler Ens. Konya 1997 (yayımlanmamış doktora tezi).

Tosun, Necdet, "Yesevîliğin İlk Dönemine Âid Bir Risâle: Mir'âtü'l-kulûb", *İLAM Araştırma Dergisi*, II/2 (1997), s. 41-85.

Aynı müellif. "Ahmed Yesevî'nin Menâkıbı", *İLAM Araştırma Dergisi*, III/1 (1998), s.73-81.

Aynı müellif. "Yeseviyye", *TDV İslam Ansiklopedisi*, İstanbul 2013, c. 43, s.487- 490.

Yesevî, Ahmed, *Dîvân-ı Hikmet* (nşr. R. İsmâîlzâde, K. Kârî, G. Kambarbekova), Tahran 2000.

Zernûkî, Sûfî Muhammed Dânişmend, *Mir'âtü'l-kulûb*, İsveç, Uppsala Üniversitesi Ktp., nr. 472, vr. 158b-177a.



حکمت‌ها



١

عشقنگ قیلدي شیدا میني جمله عالم بیلدي میني
قایغوم سینسین توني کوني مینکا سینوق کرکسن
اوچماخ کرم جولان قیلام نه حورلارغه نظر قیلام
آني موني مین‌نه قیلام مینکا سینوق کرکسن

٢

قول خواجه احمد زاهد بولمه عاشق بولکیل
بو یوللارده بي‌باک یورمه صادق بولکیل
لیلي مجنون فرهاد شیرین وامق بولکیل
عاشق بولمای حق دیدارین کورسه بولماس

٣

اون سیکیز مینک عالمغه سرور بولغان محمّد
اوتوزاوچ مینک اصحاب‌غه رهبر بولغان محمّد
یلانکاچ آچلیق‌غه قناعت لیغ محمّد
عاصي جافي امت‌غه شفاعت لیغ محمّد

٤

هر کیم امّت من دیسه رسول ایشین قویمسه
شفاعت کوني بولسه محروم قویمس محمّد
تنکري تعالي سوزین رسول الله سنتین
ایناناماکان امتین امت دیمس محمّد

۱

عشق تو مرا شیدا و رسوای جمله عالم کرد
شب و روز اندیشه‌ام تو هستی، من خواهان تو هستم
نه می‌خواهم وارد بهشت شوم و آنجا جولان دهم ، نه به حوریان نظر افکنم
این و آن به چه کارم آید، من خواهان تو هستم

۲

قول (بنده) خواجه احمد! زاهد مشو، عاشق شو
در این راهها بی‌باک و تنها مرو، صادق باش
لیلی و مجنون، فرهاد و شیرین، وامق شو
تا عاشق نشوی رخسار حق را نخواهی دید

۳

محمّد! سرور هجده‌هزار عالم
محمّد! رهبر سی‌هزار صحابه
محمّد! قانع در برابر برهنگی و گرسنگی
محمّد! شافعِ امّتِ عاصی و جفاپیشه

٤

هر کسی «امّتم» گوید و کار رسول را فرو نگذارد
روز شفاعت که فرارسد، محمّد او را محروم نگذارد
امّتی را که به سخن خدای تعالی و سنّت رسول الله
ایمان نداشته باشد، «امّت» خطاب نمی کند محمّد

۵

بیزدن درود بسیار یا مصطفي محمّد
تحیات بي شمار یا مصطفي محمّد
امتیدین بولغانلار شفاعتین قولغانلار
اهل بهشت بولغانلار یا مصطفي محمّد

٦

کورکان زمان اینانکان ابابکر صدیق دور
اوستون یولوب تیانکان ابابکر صدیق دور
ایکنچيسي یار بولغان عدالتلیغ عمردور
مؤمنلیغده یار بولغان عدالتلیغ عمردور

۷

اوچونجي دوستي یار بولغان عثمان با حیادور
هر نفسده یار بولغان عثمان با حیادور
تورتونچيسي یار بولغان شیر خدا عليدور
هم معراجده یار بولغان شیر خدا عليدور

۸

قیده کورسنک کونکلي سنوق مرهم بولغیل
انداغ مظلوم یولده قالسه همدم بولغیل
روز محشر درکاهي کا محرم بولغیل
ما و منلیک خلایقدن قاچتیم منا

۵

درودِ بسیار از ما یا مصطفی محمّد!

تحیّات بی‌شمار یا مصطفی محمّد!

آنان که از امّتِ اویند و شفاعتش را دریافت کرده‌اند

آنان اهل بهشتند، یا مصطفی محمّد!

٦

آن که به محض دیدن ایمان آورد ابابکر صدیق است

آن که فرادست بود و پایداری کرد، ابابکر صدیق است

یار دوم عمرِ باعدالت (عادل) است

آنکه در ایمان یار و همراه بود عمرِ باعدالت است

٧

یار سوّم عثمانِ باحیا است

آن که در هر نَفَسی یار و همراه بود عثمانِ باحیا است

یار چهارم شیرِ خدا علی است

آن که در معراج هم یار و همراه بود شیرِ خدا علی است

٨

هر کجا دلشکسته‌ای دیدی مرهم او شو

هرگاه مظلومی در راه ماند همدم او شو

روز محشر به درگاهش مَحرَم شو

از مردمان خودخواه و خودپسند دوری گزیدم من

۹

غریب فقیر یتیملارنی رسول سوردي
اوشال توني معراج چیقیب دیدار کوردي
قایتیب توشوب غریب فقیر حالین سوردي
غریبلارني ایزین ایزلاب توشتوم منا

۱۰

سنت ایرمیش کافر بولسه بیرمه آزار
کونکلي قاتیغ دل آزاردین خدا بیزار
الله حقي آنداغ قل‌غه سجّین طیار
دانالاردین ایشتیب بو سوز ایدیم منا

۱۱

اي کونکل قیلدینک کناه هرکز پشیمان بولمادینک
صوفي مین دیب لاف اوروب طالب جانان بولمادینک
حیف عمرونک اوتي بیر لحظه کریان بولمادینک
صوفي نقش بولدونک ولي هرکز مسلمان بولمادینک

۱۲

بیلمادیلار ملالار انا الحقني معني سین
قال اهلي کا حال علمین حق کورمدي مناسب
روایتلار بیتیلدي حالین آني بیلمادي
منصور دیک اولیاني قویدیلار دارغه آسیب

۹

رسول جویای احوال غریبان و فقیران و یتیمان شد
آن شب به معراج رفت و دیدارِ حق مشاهده کرد
چون برگشت جویای احوال غریبان و فقیران شد
من در جستجوی نشانِ غریبان در این راه قدم برداشتم

۱۰

سنّت این است حتی کافر را هم آزار مده
خداوند از سنگدلِ دل‌آزار بیزار است
خدا شاهد است که «سجّین» جایگاه چنین بنده‌ای است
این سخن از دانایان شنیندم و گفتم من

۱۱

ای دل! گناه کردی و هرگز پشیمان نشدی
صوفی‌ام گفتی و لاف زدی، امّا طالبِ جانان نشدی
حیف! عمرت سپری شد اما یک لحظه گریان نشدی
صوفی‌نقش شدی، امّا هرگز مسلمان نشدی

۱۲

ملّاها معنی انا الحق را ندانستند
حق (خداوند) علمِ حال را برای اهلِ قال مناسب ندید
روایت‌ها نوشته شدند، اما حالِ او را ندانستند
ولیّی چون منصور را به دار آویختند

۱۳

عالم مين ديب كتاب اوقور معني اوقماس
كوب آيت نينك معنی‌سينی هرکز بيلماس
تكبر من من‌ليك‌نی دينی توتماس
عالم ايرماس جاهل تورور دوستلاريما

۱٤

ارادت‌سيز اجازت‌سيز مرشد بولماس
طريقتنينک يول‌لاريني هرکز بيلماس
مبتدع‌دور ارادت‌کا لايق ايرماس
آنداغ‌لاردين يراغ يراغ قاچماق کيراک

۱۵

بيشک بيلنک بو دنيا برچه خلقدين اوتارا
اينانمكيل مالينكا بر كون قولدين كيتارا
آتا آنا قرينداش قيان كيتي فكر قيل
تورت آياغليغ چوبين آط بر كون سنكا يتارا

۱٦

اي دوستلاريم اولسام مين بيلمام كه حاليم نه بولور
كوركه كيريب ياتسام مين بيلمام كه حالم نه بولور
ايلتيب لحدكا قويسه لار ارقه‌غه باقماي يانسه لار
سوروغ سؤاليم سورسه لار بلمام كه حاليم نه بولور

اي قول احمد سين بوكون قيلغيل عبادت تون كون
ديما كيل عمروم دور اوزون بيلمام كه حاليم نه بولور

۱۳

می گوید «عالِمِ»، کتاب می‌خواند، امّا معنایش را نمی‌خواند
معنای بسیاری از آیات را هرگز نمی‌داند
تکبر و خودپسندی‌اش هیچ تناسبی با دین ندارد
او عالم نیست، جاهل است، ای دوستان!

۱۴

مرشدِ بدون ارادت و اجازت وجود ندارد
اینان راههای طریقت را هرگز نمی‌دانند
مبتدع هستند و لایق ارادت ورزیدن نیستند
باید از چنین افرادی بسیار دوری گزید

۱۵

بدانید که بی‌شک این دنیا همه مردمان را راهی می کند، ها!
به مال و ثروتت اعتمادی نداشته باش، روزی از دست می‌رود، ها!
پدر و مادر و برادرت کجا رفتند؟ اندیشه کن
اسبِ چوبینِ چهارپا روزی نصیبِ تو نیز می‌شود، ها!

۱۶

ای دوستانم! اگر بمیرم نمی‌دانم بر سرم چه خواهد آمد
اگر واردِ گور شوم و بخوابم، نمی‌دانم بر سرم چه خواهد آمد
اگر مرا در قبر بگذارند و بی آنکه به پشتِ سرِ خود نگاه کنند برگردند
از من سؤال و پرسش کنند، نمی‌دانم بر سرم چه خواهد آمد
ای قول (بنده) احمد! تو امروز شبانه روز عبادت کن
نگو که عمرم دراز است، نمی‌دانم بر سرم چه خواهد آمد

۱۷

هو حلقه سي قورولدي اي درويشلار کيلينگلار
حق سفره‌سي يايلدي آندين اولوش آلينگلار
قال علمني اوقوبان حال علمي‌گا ييتيبان
يوقلوق ايچره ياتيبان بارليقلاردين آلينگلار

۱۸

نه خوش تاتليق حق يادي سحر وقتي بولغانده
بالدين سچوک هو آتي سحر وقتي بولغانده
سحر وقتي تورغانلار جانين فدا قيلغانلار
عشق اوتيده کويگانلار سحر وقتي بولغانده

۱۹

عاصي جافي قلونگ کيلدي درگاهنگ‌گا
قولوم توتوب يولغه سالکيل انت الهادي
ايرک‌ليک قادر ييغلاب کيلديم بارگاهنگ‌گا
قولوم توتوب يولغه سالکيل انت الهادي

۲۰

گناهم باره باره حدين آشتي
قيامت کون ميني شرمنده قيلمه
باشيم ياستوقده و جانيم کيترده
تنيم باريب لحد ايچره يتارده
صراط اتليق گذارگاه‌دين اوتارده
قيامت کون ميني شرمنده قيلمه

۱۷

حلقه هو تشکیل شد، ای درویشان بیایید
سفره حق گشوده شد، از آن بهره برگیرید
با خواندنِ علمِ قال، با دست یافتن بر علمِ حال
با فرو رفتن در نیستی، از هستی‌ها برگیرید

۱۸

چه شیرین است یادِ حق، سحرگاهان
اسمِ«هو» از عسل شیرین‌تر است، سحرگاهان
آنان که به هنگام سحر برمی‌خیزند و جان خود را فدا می‌کنند
در آتش عشق می‌سوزند، سحرگاهان

۱۹

بنده عاصی و جفاپیشه‌ات به درگاهت آمد
دستم بگیر و به راه آور، «انت الهادی»
ای قادر توانا! گریستم و به بارگاهت آمدم
دستم بگیر و به راه آور، «انت الهادی»

۲۰

گناهم بسیار و از حدّ گذشت
روز قیامت مرا شرمنده مساز
چون سر بر بالین بگذارم و جان از بدنم خارج شود
چون تنم در قبر گذاشته شود و آنجا قرار گیرد
به هنگام عبور از گذرگاهی به نام صراط
روز قیامت مرا شرمنده مساز

٢١

خوش قدرتليغ پروردكار بير و باريم
قولوم توتوب يولغه سالكيل انت الهادي
ذاتي اولوغ رحمن ايكام هم جباريم
قولوم توتوب يولغه سالكيل انت الهادي

٢٢

انت الهادي انت الحق‌ني ذكري دلده
بيلماس نادان ذكرين ايتيب ظاهر تيلده
مين مين ديكان شيخ زمان آب و گيلده
قولوم توتوب يولغه سالكيل انت الهادي

٢٣

انت الهادي انت الحق‌ني ذكري اولوغ
حق ذكريني ورد ايلاكان كونكلی سنوغ
ورد ايلامای شيخ‌مين ديسه جايي تموغ
قولوم توتوب يولغه سالكيل انت الهادي

٢٤

راحت تاشلاب جان محنتين خوشلاكانلار
سحرلارده جانين قيناب اشلاكانلار
هاي هوس ما و مين‌ني تاشلاكانلار
چين عاشق‌دور هركز آني يالغاني يوق

۲۱

پروردگارِ بسیار توانا، یگانه من و هستیِ من
دستم بگیر و به راه آور، «انت الهادی»
خداوندِ بزرگ و رحمان و جبّارِ من
دستم بگیر و به راه آور، «انت الهادی»

۲۲

ذکرِ «انت الهادی» و «انت الحق» در دل [باید باشد]
نادان نمی‌داند، فقط ذکر را در ظاهر به زبان می‌آورد
شیخ زمان که «من من» می‌گفت، در آب و گل [است]
دستم بگیر و به راه آور، «انت الهادی»

۲۳

ذکرِ «انت الهادی» و «انت الحق» ذکری بزرگ است
کسی که ذکر حق را ورد خود سازد دلشکسته است
کسی که ورد نگوید و گوید «شیخم»، جایش جهنم است
دستم بگیر و به راه آور، «انت الهادی»

۲۴

آنانی که راحت خود را ترک گفته و از رنج بردنِ جانشان لذت می‌برند
آنانی که سحرگاهان بر خود سخت می‌گیرند و تلاش می‌کنند
آنانی که هواهای نفسانی و خودپسندی را سنگسار می‌کنند
عاشقان واقعی آنهایند و هرگز دروغ نمی‌گویند

۲۵

عشق دردیني بي دردلارکا ایتیب بولماس
بو یوللارني عقبه سي کوب اوتوب بولماس
عشق کوهرین هر نامردکا ساتیب بولماس
بي خبرلار عشق قدریني بیلکاني یوق

۲۶

عشقه توشتونک اوتقه توشتونک کویوب اولدونک
پروانه‌دیک جاندین کیچیب اخکر بولدونک
دردکا تولدونک غمکا تولدونک تیلبه بولدونک
عشق دردیني سورسنک هرکز درماني یوق

۲۷

زاهد بولمه عابد بولمه عاشق بولکیل
محنت تارتیب عشق یولیده صادق بولکیل
نفسني تیفیب درکاهي‌غه لایق بولکیل
عشق سیزلارني هم جاني یوق ایماني یوق

۲۸

اولوغ کیچیک یارانلاردین ادب کیتي
قیز و ضعیف جوانلاردین حیا کیتي
الحیاء من الایمان دیب رسول ایتي
حیاسیز قوم عجایبلار بولدي دوستلار

۲۵

دردِ عشق را بر بی‌دردها نمی‌توان اظهار کرد
این راهها گردنه بسیار دارند، نمی‌توان از آنها گذر کرد
گوهرِ عشق را به هر نامردی نمی‌توان فروخت
بی‌خبران قدرِ عشق را نمی‌دانند

۲۶

مبتلای عشق شدی، به آتش افتادی، سوختی و مُردی
پروانه‌وش از جان گذشتی و اَخگر گشتی
پر از درد شدی، از غم پژمرده گشتی و دیوانه شدی
اگر از درد عشق پرسی، هرگز درمان ندارد

۲۷

زاهد مشو، عابد مشو، عاشق شو
محنت کش و در راه عشق صادق باش
نَفست را سرکوب کن و لایق درگاهش شو
محرومان از عشق نه جانی دارند و نه ایمانی

۲۸

ادب از یاران کوچک و بزرگ رخت بربَست
حیا از جوانان و دختران و زنان رخت بربَست
«الحیاء من الایمان» گفت رسول
این قوم بی‌حیا مایه شگفتی شد، ای دوستان!

۲۹

عاقل ایرسنک غریب‌لارني کونگلین آوله
مصطفي‌دیک ایل‌ني کیزیب یتیم کاوله
دنیا پرست ناجنس‌لاردین بویون تاوله
بویون تاولاب دریا بولوب تاشتیم منا

۳۰

غریب فقیر یتیم‌لارني هر کیم سورار
راضي بولور اول بنده‌دین پروردکار
اي بي خبر سن بیر سبب اوزي اسرار
حق مصطفي پندین ایشتیب ایدیم منا

۳۱

محمّد ایدیلار هر کیم یتیم‌دور
بیلینک‌لار اول میني خاص امتیم‌دور
یتیم‌ني کورسنکیز آغریتمنکیزلار
غریب‌ني کورسنکیز داغ ایتمنکیزلار

۳۲

تونلار یاتیب ایومس تلاوت لیغ محمّد
غریب بیرله یتیم‌غه مروّت لیغ محمّد
یولدین آزغان گمراه‌غه هدایت لیغ محمّد
مهم توشسه هر کیمکا کفایت لیغ محمّد

۲۹

اگر عاقلی دلِ غریبان به دست آور
همچون مصطفی در میان مردم بگرد و یتیمان را بجو
از بدجنسانِ دنیاپرست رویگردان شو
رویگردان شدم، دریا شدم، لبریز شدم من

۳۰

هر که جویای حال غُربا و فقرا و یتیمان شود
پروردگار از آن بنده راضی می‌شود
ای بی‌خبر تو یک سبب هستی، او خود بندگانش را نگه می‌دارد
پندِ حق تعالی و مصطفی را شنیدم و گفتم من

۳۱

محمّد گفت: هرکسی که یتیم است
بدانید که او از خواصّ امّتِ من است
اگر یتیمی دیدید او را اذیت نکنید
اگر غریبی دیدید او را اندوهگین مسازید

۳۲

شب‌زنده‌دار و بسیار تلاوت‌کننده است محمّد
نسبت به غریبان و یتیمان بامروّت است محمّد
هدایت‌گرِ گمراهانِ راه گم‌کرده است محمّد
برآورنده نیازهای محتاجان است محمّد

۳۳

توني كوني اوخلاماي هو ذكريني ايتقانلار
ملائک‌لار همراهي عرشني اوستيده كوردوم
خير سخا قيلغانلار يتيم كونكلين آلغانلار
چهار يارلار همراهي كوثر لبنده كوردوم

۳٤

اهل دنيا خلقميزده سخاوت يوق
پادشاه‌لارده وزيرلارده عدالت يوق
درويشلارني دعاسيده اجابت يوق
تورلوک بلا خلق اوستيغه ياغدي دوستلار

۳۵

رسول ايدي صحابه‌لار بجيل بولونک
آخرتقه اولاندوق سيزانوق بيلينک
روزه توتونک نماز اوقونک زکوة بيرينک
جهنمدين اوزني آزاد قيلماق اوچون

۳٦

جاهل كيشي نماز قدرين قاچان بيلور
هر نمازده ايمان باشدين تازه بولور
صلوة ديسه غافل باشين بوركاب اويور
غافل‌ليق دين عمرين ييل‌كا ساتار بولغاي

٣٣

آنان را که شب و روز نمی‌خوابند و ذکرِ «هو» می‌گویند
به همراه ملایک بر بالای عرش دیدم
نیکوکاران و سخاوتمندان و به دست‌آورندگان دلِ یتیمان را
به همراه چهار یار بر لبِ کوثر دیدم

٣٤

در میان مردمِ دنیاپرستمان سخاوتی وجود ندارد
در میان پادشاهان و وزیران عدالتی وجود ندارد
در دعای درویشان اجابتی وجود ندارد
انواع بلا بر سر مردم بارید، ای دوستان!

٣٥

رسول گفت: ای اصحاب سکوت اختیار کنید
رهسپار آخرتیم، آگاه باشید
روزه بگیرید، نماز بخوانید، زکات دهید
برای رهانیدن خویشتن از جهنم

٣٦

فردِ جاهل قدر و ارزش نماز را از کجا بداند؟
در هر نماز، ایمان از نو تازه می‌شود
چون ندای «الصلوه» برخیزد، غافل سرش را برمی‌گرداند و می‌خوابد
از روی غفلت عمرِ خود را به باد می‌فروشد

۳۷

بو یوللارده خوارلیق زارلیق درکار ایرمیش
تسبیح تهلیل روزه نماز بیکار ایرمیش
یالغانچیدین خدا رسول بیزار ایرمیش
یالغان نماز ریالارني تاشلاسام مین

۳۸

چین کونگلده نماز قیلغیل خدا بیلسون
خلق ایچنده رسوا بولغیل عالم کولسون
تفراق صفت خارلیق تارتقیل نفسنگ اولسون
همت بیرسنگ نفسیم ییغیب یغلاسام مین

۳۹

روزه توتوب نماز اوقوب توبه قیلغان
سحر توروب الله تیو قولوق قیلغان
مشایخلار خدمتي‌ني تمام قیلغان
آنداغ قوللار حق دیدارین کورار ایرمیش

٤۰

الکذاب لا امتي دیدي بیلینگ محمّد
یالغانچیلار قومي‌ني امّت دیمس محمّد
توغري یورگان قولیني حقني ایزلاب یولي‌ني
راست یورگان قولیني امت دیگاي محمّد

۳۷

در این راهها خواری و زاری به کار می‌آید
تسبیح و تهلیل و نماز و روزه بی‌تأثیر است
خدا و رسول از فردِ دروغگو بیزار است
چه می‌شود اگر نمازهای دروغین و ریاکارانه را ترک کنم

۳۸

از تهِ دل نماز بخوان تا خدا بداند
در میان خلق رسوا شو تا عالم بخندد
بسان خاک خوار شو تا نَفست بمیرد
چه می‌شد اگر همّتی دهی تا بر نفسم غالب آیم و گریه کنم

۳۹

روزه بگیر و نماز بخوان و توبه کن
سحرگاهان برخیز و بندگی الله کن
خدمتِ مشایخ را تمام کن
چنین بندگانی رُخسار حق را خواهند دید

۴۰

آگاه باشید که «الکذاب لا اُمّتی» گفت محمّد
قومِ دروغگویان را از امّت خود برنمی‌شمرد محمّد
بنده‌ای را که بر صراط مستقیم گام برمی‌دارد و در پی راهِ حق است
بنده‌ای را که بر راه راست گام برمی‌دارد «امّت» خود می‌نامید محمّد

٤١

غافل‌لارکا دنیا کیراک عاقل‌لارغه عقبي کیراک
واعظ‌لارغه منبر کیراک مینکا سینوق کرکسن
خواجه احمد منم آتم توني کوني ینار اوتم
ایکي جهانده امیدیم مینکا سینوق کرکسن

٤٢

تعالي الله عاشق‌لارکا بیردي عشقین
شاکر بولوب اورتاب یانیب کویدوم منا
ایکي عالم کوزلاریمغه خشخاش دانه
کورونمدي یالغوز حقني سویدوم منا

٤٣

قل هو الله سبحان الله دین قمچي‌سي
روزه نماز تسبیح تهلیل حق ایلچي‌سي
پیر مغان طالب‌لارني یول باشچي‌سي
قولوم توتوب یولغه سالکیل انت الهادي

٤٤

پیر مغان نظر قیلسه بیرکاي دوا
هاي هوس ما و من‌لیک بولغاي ادا
آندین سونکره شیطان لعین سیندین جدا
تار لحدده ایمان برلان یاتي بولغاي

۴۱

غافلان در پیِ دنیا هستند و عاقلان در پیِ عُقبی
واعظان در پیِ منبر هستند و من خواهان تو هستم
نامم خواجه احمد است و روز و شب آتشم سوزان است
ای امیدم در دو جهان! من خواهان تو هستم

۴۲

تعالی الله! عشقش را به عاشقان ارزانی داشت
شاکر شدم و آتش به جانم افتاد و سوختم من
دو جهان در نظرم [به اندازه] دانه خشخاش
نیرزید، تنها به حق مهر ورزیدم

۴۳

«قل هو الله، سبحان الله» تازیانه دین
روزه، نماز، تسبیح و تهلیل، فرستاده حق
پیرِ مغان رهبر و راهنمای طالبان
دستم بگیر و به راه آور، «انت الهادی»

۴۴

اگر پیرِ مغان نظری کند، چاره‌ساز می‌شود
هوا و هوس و خودپسندی از میان برمی‌خیزد
بعد از آن شیطانِ لعین از تو جدا می‌شود
[چنین فردی] در قبرِ تنگ در حالی که سرشار از ایمان است خواهد خوابید

٤٥

اون سیکز مینک عالمده حیران بولغان عاشقلار
تابمای معشوق چراغین سرسان بولغان عاشقلار
هردم باشي اورگولوب کوزي خلقه تیلمروب
هو هو تیو جورکولوب کریان بولغان عاشقلار

٤٦

کویوب یانوب کل بولغان عشقیده بلبل بولغان
کیمني کورسه قول بولغان مردان بولغان عاشقلار
یول اوستیده خاک بولغان سینه‌لاري چاک بولغان
ذکرین ایتیب پاک بولغان نالان بولغان عاشقلار

٤٧

عزت اکرام قرآن‌ني بجا کیلتورمسام
بي ادب‌لیک بي ابالیغ میندین اوتسه عفو قیل
حضرتینکده من کبي قولني خطاسي کوب ایرور
رو سیاه‌لیک هر خطالار میندین اوتسه عفو قیل

٤٨

بهشت دوزخ تلاشور تلاشمقده بیان بار
دوزخ ایتور من آرتوق منده فرعون هامان بار
بهشت ایتور نه دیرسین سؤزني بیلمای ایتورسین
سینده فرعون بولسه منده یوسف کنعان بار

٤٥

عاشقانِ متحیّر در عوالمِ هجده‌هزارگانه
عاشقانی که چراغ معشوق را نیافتند و دچار سرسام شدند
هر دم سرشان را می‌گردانند و چشم بر مردم می‌دوزند
عاشقانی که «هو هو»گویان به وجد می‌آیند و گریان می‌شوند

٤٦

سوخته‌اند و خاکستر شده‌اند، بلبلِ [باغ] عشق شده‌اند
هر که را دیده‌اند بنده‌اش گشته‌اند، مردانِ عاشق
خاکِ ره شده‌اند، سینه‌هاشان چاک گشته
ذکرشان را گفته و پاک شده‌اند، عاشقانِ نالان

٤٧

اگر عزّت و اکرام قرآن را به جا نیاوردم
اگر بی‌ادبی و بی‌پروایی از من سَرزد عفو کن
خطای بنده‌ای چون من در پیشگاهِ تو بسیار است
اگر خطاهایی که مایه روسیاهی است از من سر زد عفو کن

٤٨

میان بهشت و دوزخ چنین مباحثه‌ای درمی‌گیرد:
دوزخ گوید: من از تو فراترم، فرعون و هامان در من هستند
بهشت گوید: چه می‌گویی؟ ندانسته سخن می‌گویی
اگر فرعون در تو باشد، یوسفِ کنعان نیز در من است

٤٩

دوزخ ایتور من آرتوق بخیل قوللار منده بار
بخیل لارني بویني‌ده اوتلوغ زنجیر کشان بار
بهشت ایتور من آرتوق پیغمبرلار منده بار
پیغمبرلار آلدیده کوثر حور و غلمان بار

٥٠

دوزخ ایتور من آرتوق ترسا جهود منده بار
جهود ترسا آلدیده تورلوک عذاب سوزان بار
بهشت ایتور من آرتوق مؤمن قوللار منده بار
مؤمنلارني آلدیده تورلوک نعمت الوان بار

٥١

دوزخ ایتور من آرتوق ظالم قوللار منده بار
ظالملارکا بیرورکا زهر زقوم چندان بار
بهشت ایتور من آرتوق عالم قوللار منده بار
عالملارني کونکلي‌ده آیت حدیث قرآن بار

٥٢

دوزخ ایتور من آرتوق منافقلار منده بار
منافقلاربویني‌ده اوتدین اشکل کشان بار
بهشت ایتور من آرتوق ذاکر قوللار منده بار
ذاکرلارني کونکلي‌ده ذکر اللهي سبحان بار

۴۹

دوزخ گوید: من فراترم، بندگانِ بخیل در من هستند
بر گردنِ بخیلان زنجیری از آتش قرار دارد
بهشت گوید: من فراترم، پیامبران در من هستند
پیشِ روی پیامبران نیز کوثر و حوران و غلمان قرار دارد

۵۰

دوزخ گوید: من فراترم، ترسا و یهود در من هستند
پیشِ روی یهود و ترسا نیز انواع عذاب‌های سوزان قرار دارد
بهشت گوید: من فراترم، بندگانِ مؤمن در من هستند
پیشِ روی مؤمنان نیز انواع نعمت‌های رنگارنگ قرار دارد

۵۱

دوزخ گوید: من فراترم، بندگانِ ظالم در من هستند
زهر و زقّوم برای دادن به ظالمان در من دوچندان است
بهشت گوید: من فراترم، بندگانِ عالم در من هستند
در دلِ عالمان آیت و حدیث و قرآن وجود دارد

۵۲

دوزخ گوید: من فراترم، منافقان در من هستند
بر گردن منافقان حلقه‌ای از آتش قرار دارد
بهشت گوید: من فراترم، بندگانِ ذاکر در من هستند
در دلِ ذاکران ذکر خداوندِ سبحان وجود دارد

٥٣

دوزخ ایتور من ارتوق بي نمازلار منده بار
بي نمازلار بویني‌ده بیلان بیلان چیان بار
بهشت ایتور من آرتوق دیدار کؤرمک منده بار
دیداریني کورساتورغه رحیم آتلیغ رحمن بار

دوزخ انده تیک توردي بهشت عذریني ایدي
قول خواجه احمد نه بیلدي بیلدور کوچي یزدان بار

٥٤

دنیا اوچون غم یمه حقدین اوزکاني دیمه
کشي مالي‌ني ییمه صراط اوزره توتارا
اهل عیال قریندا‌ش هیچکیم بولمایدور یولداش
مردانه بول غریب باش عمرینک یلدیک اوتارا

٥٥

کونکل بیرماي دنیاغه شروع قیلماي حرام‌غه
حقني سویکان عاشق‌لار خلایقدین کیچمیشلار
حرام یکان حاکم‌لار رشوت آلیب یکانلار
اوز بارماقین تیشلابان قورقوب توروب قالمیشلار

٥٦

عمریم آخر بولغانده نه قیلغایمن خدایا
جان آلغوچي کیلکاندا نه قیلغایمن خدایا
جان بیرمک‌ني وهمدین عزرائیل نی زخمي‌دین
شفقت بولمسه سندین نه قیلغایمن خدایا

۵۳

دوزخ گوید: من فراترم، افرادِ بی‌نماز در من هستند
بر گردنِ افرادِ بی‌نماز مار و عقرب قرار دارد
بهشت گوید: من فراترم، مشاهده دیدار در من امکان‌پذیر است
رحمانی رحیم نام وجود دارد برای نشان دادن رُخسارش
آنگاه دوزخ در دم ایستاد، از بهشت عذر خواست
قول (بنده) خواجه احمد از کجا بداند؟ یزدانی آگاه کننده وجود دارد

۵۴

از برای دنیا غم مخور، غیر از حق چیزی مگو
مال دیگران مخور، بر سرِ [پلِ] صراط گرفتارت می‌سازد، ها!
اهل و عیال و برادر هیچ کس همراهت نخواهد بود
مردانه باش، غریب‌وَش، عمرت چون باد می‌گذرد، ها!

۵۵

دل به دنیا نسپرده‌اند و به حرام نیاغازیده‌اند
عاشقانِ حق از خلایق گذر کرده‌اند
حاکمان حرامخوار، آنانی که رشوت گرفته و خورده‌اند
انگشتِ خود را گاز گرفته و ترسیده و مات و مبهوت مانده‌اند

۵۶

چون عمرم به سر رسد، چه باید بکنم خدایا؟
چون فرشته مرگ به سراغم آید، چه باید بکنم خدایا؟
از ترسِ جان دادن و از زخمِ عزرائیل
اگر شفقت و مهربانی تو نباشد، چه باید بکنم خدایا؟

۵۷

جان بیرمک ایشي دشوار آسان قیلغیل یا جبّار
سندین اوزگا یوق غمخوار نه قیلغایمن خدایا
جانیم جدا بولغانده تنیم مونده قالغانده
تخته اوزره آلغانده نه قیلغایمن خدایا

۵۸

عاجز بولوب یاتقانده فرشته‌لار کیرکانده
من ربک دیب سورکانده نه قیلغایمن خدایا
ایلتیب کورگا قویغانده یتي قدم یانغانده
سورغوچي‌لار کیرکانده نه قیلغایمن خدایا

۵۹

من ربّک دیب تورغانده قرا کوندور اوشنده
ربینک کمدور دیکانده نه قیلغایمن خدایا
قول خواجه احمد سن بنده نفس ایلکیده شرمنده
محشر کوني بولغانده نه قیلغایمن خدایا

۶۰

خوش غایب دین یتوشتي یخشي سوزوم تبرّک
عاشق بولسنک اي طالب ریاضت‌ده بیلینک بوک
تون کیچه‌لار اوخلامای یاش اورني‌غه قانینک توک
ارسلان بابام سوزلارین ایشیتینکیز تبرّک

۵۷

کارِ جان دادن دشوار است، آسانش گردان ای جبّار!
غیر از تو غمخواری نیست، چه باید بکنم خدایا؟
چون جانم از تن جدا شد و تنم در این جهان ماند
چون نعشم را بر روی تخت غسّالخانه قرار دادند، چه باید بکنم خدایا؟

۵۸

چون عاجزانه در قبر فروخُفتم و فرشتگان آمدند
چون «من ربّک» پرسیدند، چه باید بکنم خدایا؟
چون مرا در قبر فروگذاشتند و هفت قدم دور شدند
چون پرسشگران آمدند، چه باید بکنم خدایا؟

۵۹

چون «من ربّک» گفتند و ایستادند، آن دم، روزِ سیاه من است
چون گفتند پروردگارت کیست، چه باید بکنم خدایا؟
ای قول (بنده) خواجه احمد، تو بنده‌ای، [ولیک] در دستِ نفس شرمنده‌ای
چون روز محشر فرارسد، چه باید بکنم خدایا؟

۶۰

چه خوش! سخنانِ نیکویم از غیب رسید به عنوان تبرّک
ای طالب (سالک) اگر خواهی عاشق شوی، کمرت را در ریاضت دوتا کن
شب‌ها مخواب و به جای اشک، خون گریه کن
سخنان ارسلان بابایم را گوش فرادهید به عنوان تبرّک

٦١

ارسلان بابام ایدیلار طالب‌لارده یوق اخلاص
پیرینک حاضر بولغانده نه حاجت خضر و الیاس
پیرغه قدم قویغانده یاد ایتمه غوث الغیاث
ارسلان بابام سوزلارین ایشیتینکیز تبرّک

٦٢

طالب مین دیب ایتورلار والله بالله نا انصاف
نامحرم‌غه باقارلار کوزلاریده یوق انصاف
کیشي مالین ییورلار چون دل‌لاري ایماس صاف
ارسلان بابام سوزلارین ایشیتینکیز تبرّک

٦٣

پیر خدمتین قیلدوق دیب طالب مین‌دیب یورارلار
ییب حرام حریش‌ني کولباریغه اورارلار
کوزلاریده نمي یوق حلقه ایچره کیرارلار
ارسلان بابام سوزلارین ایشیتینکیز تبرّک

٦٤

ذاکر مین دیب زور اورار چیقماس کوزیدین یاشي
دل‌لاریده غمي یوق ناگه آغریغاي باشي
مکر و حیله قیلورلار معلوم خداغه ایشي
ارسلان بابام سوزلارین ایشیتینکیز تبرّک

٦١

ارسلان بابایم گفتند در طالبان (صوفیان) اخلاصی وجود ندارد
چون پیرت حاضر باشد، دیگر چه نیازی به خضر و الیاس داری؟
چون به سوی پیر گام برمی‌داری، «غوث الغیاث» را یاد مکن
سخنان ارسلان بابایم را گوش فرادهید به عنوان تبرّک

٦٢

می گویند: «طالبم»، والله بالله ناانصافند
به نامحرم نگاه می کنند و در چشمانشان انصاف نیست
مالِ مردم می‌خورند، چون دلهاشان صاف نیست
سخنان ارسلان بابایم را گوش فرادهید به عنوان تبرّک

٦٣

می‌گویند «خدمتِ پیر کردیم» و «طالبیم» و میدانداری می کنند
حرام می‌خورند و باقی را در کوله بارِشان می‌برند
در چشمانشان نَمی وجود ندارد، اما وارد حلقه [ذکر] می‌شوند
سخنان ارسلان بابایم را گوش فرادهید به عنوان تبرّک

٦٤

می‌گوید «ذاکرم»، زور می‌زند، اما اشکی از چشمانش جاری نمی‌شود
در دلهاشان غمی نیست تا ناگه سردرد بگیرند
مکر و حیله می کنند، خدا از کارشان آگاه است
سخنان ارسلان بابایم را گوش فرادهید به عنوان تبرّک

٦٥

طالب مین‌دیب ایتورلار کونکلیده یوق ذره نور
چین طالب‌ني سورسنکیز ایچي تاشي کوهردور
حقه عیان سرلاري ییمیش‌لاري صفا نور
ارسلان بابام سوزلارین ایشیتینکیز تبرّک

٦٦

صورتلاري صوفي نقش قیامت دین قورقماس‌لار
فسق فجور حاصلي کناه‌لاردین هورکماس لار
ریا تسبیح ایلکینده ییغلاب یاشین توکماس‌لار
ارسلان بابام سوزلارین ایشیتینکیز تبرّک

٦٧

ایرانلارني قیلغان‌لارني قیلالمسنک
پیرسیز یوروب ورد اوراد بیلالماسنک
استعانت تیلاب دعا آلالمسنک
خاص بزرک‌لار سیني نه دیب دعا قیلسون

٦٨

دام تزویر قویوب خلقني یولدین اوردونک
شیخلیغ قیلیب ریا برله دوکان قوردونک
عشرت قیلیب شیطان برله دوران سوردونک
دیداریغه سیني نه‌دیب روا قیلسون

٦٥

می‌گویند «من طالبم»، اما در دلهاشان ذره‌ای نور وجود ندارد
اگر از طالب واقعی بپرسید، ظاهر و باطنش گوهر است
سرّهاشان بر حق عیان است و خوراکشان صفا و نور است
سخنان ارسلان بابایم را گوش فرادهید به عنوان تبرّک

٦٦

صورت‌هاشان صوفی‌نقش، اما از قیامت نمی‌ترسند
از فسق و فجور و گناهان رم نمی‌کنند
تسبیحِ ریا بر دست دارند، اما گریه نمی‌کنند و اشک نمی‌ریزند
سخنان ارسلان بابایم را گوش فرادهید به عنوان تبرّک

٦٧

اگر کارهای واصلان را انجام ندهی
اگر بدونِ پیر باشی و وِرد و اوراد ندانی
اگر استعانت نطلبی و دعای او را به دست نیاوری
بزرگانِ خاص از چه سبب در حق تو دعا کنند؟

٦٨

دامِ تزویر چیدی و خلق را از راه به درکردی
تشیّخ کردی و دکّانِ ریا به راه انداختی
خوشگذرانی کردی و با شیطان روزگار گذرانیدی
خداوند از چه سبب تو را لایق دیدارش بداند؟

٦٩

توبه قیلیب حقه یانغان عاشق‌لارغا
اوچماخ ایچره تورت اریغ‌ده شربتي بار
توبه قیلماي حقه یاناماکان غافل‌لارغه
تارلحدده قاتیغ عذاب حسرتي بار

٧٠

اوچماخ ملکین اومان قول‌لار توبه قیلسون
توبه قیلیب حضرتي‌غه یاوق بولسون
حور قصور غلمان ولدان خادم بولسون
الوان الوان کیار تشریف خلعتي بار

٧١

توبه قیلغان عاشق‌لارغه نوري ایرور
توني کوني صایم بولسه کونکلي یارور
قچان اولوب کورکا کیرسه کوري کینکرور
اوغان ایذیم رحیم رحمن رحمتي بار

٧٢

نماز روزه توبه اوزره بارغانلارغه
حق یولیغه کیریب قدم قویغانلارغه
اوشبو توبه برله آنده بارغانلارغه
یارلقانمیش قول‌لار برلان صحبتي بار

۶۹

از برای عاشقانی که توبه کنند و به سوی حق بازگردند
در بهشت شربتی در نهرهای چهارگانه مهیّاست
غافلانی که توبه نکنند و به سوی حق بازنگردند
در قبرِ تاریک برایشان عذابی الیم و حسرت مهیّاست

۷۰

بندگانی که آرزومند مُلکِ بهشتند، توبه کنند
توبه کنند و نزدیک حضرتش باشند
تا حوران و غلمان و ولدان و کاخ‌ها خادم آنان باشند
لباس‌ها و خلعت‌ها و تشریف‌های رنگارنگ آنجا مهیّاست

۷۱

بر عاشقانی که توبه کنند، نورِ خدا می‌تابد
اگر شب و روز روزه گیرد، دلش پرنور می‌شود
هرگاه بمیرد و واردِ گور شود، قبرش وسیع می‌گردد
خداوندِ توانا و رحیم و رحمان رحمتش مهیّاست

۷۲

از برای کسانی که با نماز و روزه و توبه به وصال او نائل می‌شوند
از برای کسانی که قدم بر راه حق می‌گذارند
از برای کسانی که با توبه بدان جا می‌رسند
از برای بندگان بخشوده شده صحبتی مهیّاست

۷۳

سندين بورون يارانلارينک قيان کيتي
بو دنياغه ميل قيلماي ييغلاب اوتي
عمرينک آخر بولدي نوبت سنکا يتي
کناهنک کا توبه قيلکيل اي بد کردار

۷٤

عشقي تيکسه کويدور کوسي جان و تن ني
عشقي تيکسه ويران قيلور ما و من ني
عشق بولمسه تاپيب بولمس موليم (مولام) سني
هرنه قيلسنک عاشق قيلغيل پروردکار

۷۵

عشق بازاري اولوغ بازار سودا حرام
عاشق لارکا سندين اوزکا غوغا حرام
عشق يوليغه کيرکانلارکا دنيا حرام
هر نه قيلسنک عاشق قيلغيل پروردکار

۷٦

عشق سرّيني بيان قيلسام عاشق لارکا
طاقت قيلماي باشين آليب کيتار دوستلار
تاغ و تاشقه باشين اوروب بيخود بولوب
اهل و عيال خانماندين اوتار دوستلار

۷۳

یارانِ قبل از تو کجا رفتند؟
مِیلی به این دنیا نشان ندادند و گریستند و گذشتند
عمرت به آخر رسید، نوبتِ تو شد
از گناهت توبه کن ای بدکردار!

۷٤

اگر عشقش اصابت کند، جان و تن را می‌سوزاند
اگر عشقش اصابت کند، ما و من را ویران می‌کند
اگر عشق نباشد، نمی‌توان تو را یافت مولایم!
هر چه خواهی کن، مرا عاشق ساز ای پروردگار!

۷۵

بازارِ عشق بازاری بزرگ است، در آنجا سودا حرام است
از برای عاشقان غوغایی غیر از تو حرام است
از برای کسانی که وارد راه عشق گشته‌اند، دنیا حرام است
هرچه خواهی کن، مرا عاشق ساز ای پروردگار

۷٦

اگر سرّ عشق را برای عاشقان بیان کنم
طاقت نیاورده، سر به بیابان می‌گذارند، دوستان!
سر بر کوه و سنگ می‌کوبند و از خود بیخود می‌شوند
اهل و عیال و خانمان را ترک می‌گویند، دوستان!

۷۷

دیدار اوچون جان‌ني قربان قیلماکونچه
اسماعیل دیک دیدار آرزو قیلمنک دوستلار
جاندین کیچیب طریقت‌کا کیرماکونچه
عاشق من دیب یالغان دعوي قیلمنک دوستلار

۷۸

قول خواجه احمد اوزدین کیچماي دعوي قیلمه
خلق ایچیده عاشق من دیب تیلکا آلمه
عاشق‌لیغي اولوغ ایشدور غافل بولمه
غافل بولوب حق دیدارین کورمنک دوستلار

۷۹

عاشق بولسنک بایزیددیک اوزونک ساتقیل
والله بالله دنیا حرام تاشلاب آتقیل
قانلار توکوب کوزلارینکدین تونلار قاتقیل
بیر لحظه‌ده شیطان ملکي ویران بولور

۸۰

بو دنیاده فقیرلیق‌ني عادت قیلکان
خوارلیق تارتیب مشقت‌ني راحت بیلکان
قول خواجه احمد یخشي‌لارکا خذمت قیلکان
قیامت کون انداغ کشي سلطان بولور

۷۷

تا زمانی که برای رسیدن به دیدار، جان را قربانی نکرده‌اید
بسان اسماعیل آرزوی دیدار نداشته باشید، دوستان!
تا زمانی که از جان نگذشته و وارد طریقت نشده‌اید
با گفتن«من عاشقم»ادعای دروغین مطرح نکنید، دوستان!

۷۸

قول (بنده) خواجه احمد! تا از خود گذر نکرده‌ای مدعی مباش
در میان خلق «من عاشقم» مگو و بر زبان میاور
عاشقی کار بزرگی است، غافل مباش
اگر غافل باشید به دیدار حق نائل نمی‌شوید، دوستان!

۷۹

اگر عاشق شدی بسان بایزید خود را بفروش
والله بالله دنیا حرام است، ترکش کن
از چشمانت خون جاری کن و آن را با شبها درآمیز
مُلکِ شیطان در یک لحظه خراب می‌شود

۸۰

آنان که در این دنیا فقر را عادتِ خود کرده‌اند
آنان که خواری‌ها را تحمل کرده و مشقت‌ها را راحت دانسته‌اند
ای قول (بنده) خواجه احمد! آنان که خدمتِ نیکان کرده‌اند
چنین افرادی در روز قیامت سلطان خواهند شد

۸۱

عاشق بولسنک کیچه کوندوز عشق استاکیل
طاعت قیلکیل کیچه قوپوب هیچ یاتماکیل
عاقل بولسنک نادانلارکا سر ایتماکیل
چین درویشلار طاعتلارین پنهان قیلور

۸۲

درویش مین دیب طاعت قیلور خلق ایچنده
ریا قیلیب یوکوروب یورار انده مونده
الله اوچون طاعت قیلکان درویش قنده
چین دوریشلار تاغ چولنی مکان قیلور

۸۳

قروق زاهد حق عشقی‌نی کوزکا ایلماس
جنت ایزلاب دیدارینی طلب قیلماس
عاشقلارنی ناله سیغه قولاق سالماس
بو دنیانی ارقه تاشلاب اتقانی یوق

۸۴

کیلینک ییغلینک ذاکر قوللار ذکر ایتالوک
ذاکرلارني خدا بیشک سویار ایرمیش
عشقسیزلارني ایماني یوق اي يارانلار
دوزخ ایچره تینماي دایم کویار ایرمیش

۸۱

اگر عاشقی، شب و روز عشق طلب
طاعت به جای آر، شب بیدار شو و هیچ مخواب
اگر عاقلی، سرّ به نادانان مگو
درویشان واقعی طاعاتشان را پنهانی به جا می‌آورند

۸۲

می‌گوید «من درویشم» و در میان خلق طاعت به جا می‌آورد
ریا می‌کند و می‌گردد و راه می‌رود اینجا و آنجا
کجاست درویشی که از برای خدا طاعت به جا آورد
درویشان واقعی در کوه و دشت مسکن می‌گزینند

۸۳

زاهدِ خشک، نظر به عشقِ حق نمی‌افکند
او در پی جنّت است و دیدار او را طلب نمی‌کند
به ناله عاشقان گوش فرانمی‌دهد
پشتِ پا به این دنیا نمی‌زند و آن را ترک نمی‌کند

۸۴

بیایید و گرد آیید ای بندگان ذاکر، تا ذکر گوییم
خداوند بی‌شک ذکرکنندگانش را دوست می‌دارد
محرومانِ از عشق ایمان ندارند، ای یاران!
در درونِ دوزخ بی‌وقفه و دائم در حال سوختن‌اند

٨٥

قراکوندور اوشال ساعت که دنیادین سفر قیلسانک
زن فرزند مال ملکنک بار سندین کذر قیلسانک
سني قویماس اجل هرگز نیچه حکمنک روان بولسه
حکومت برله عالمني اکر زیر و زبر قیلسانک

٨٦

هو ارّه‌سین آلیبان نفس باشیغه سالیبان
تونی کوني طالب‌لار جان‌ني قربان قیلینک‌لار
حلقه ایچره هو دینکیز عشق اوتیغه یانینکیز
تن جان برلان طالب‌لار تکبیر باشلاب ایتینک‌لار

٨٧

میني حکمت‌لاریم کیم توتسه محکم
خدا قیلغاي آني البته بي غم
کرار جنت ایچیکا شاد و خندان
خدایم ایلاکاي مسرور و شادان

٨٨

چراغ بولوب اوجماکان دین یولیدین یانماکان
ناحق ایش‌ني ایتماکان عدالت‌لیغ عمردور
مسکین احمد قیلکیل یاد قیلکیل عجزینکني بنیاد
شاید روحي شاد قیلکاي عدالت‌لیغ عمردور

۸۵

آن ساعت که بارِ سفر از دنیا می‌بندی، روز سیاهِ توست
آن هنگام که زن و فرزند و مال و ملک را گذاشته و گذر می‌کنی
اجل هرگز دست از تو برنمی‌کشد، حتی اگر حُکمت در همه جا روان باشد
و حتی اگر حکومت و عالَم را زیر و زبر کنی

۸۶

ارّه «هو» را بردارید و سرِ نفس ببُرید
ای طالبان! شب و روز جان را قربان کنید
درون حلقه «هو» بگویید و به آتشِ عشق بسوزید
ای طالبان! با جان و تن تکبیر آغازید و بگویید

۸۷

هرکس به حکمت‌های من سخت چنگ بزند
خداوند البته او را بی‌درد و غم می‌گرداند
شاد و خندان وارد جنّت می‌شود
خدایم او را مسرور و شادان می‌گرداند

۸۸

آن که چراغ شد و خاموش نگشت؛ آن که از راه دین برنگشت
آن که کارِ ناحق انجام نداد، عمرِ باعدالت (عادل) است
ای احمدِ مسکین! یاد کن، عجزت را بنیاد کن
شاید روحش شاد شود؛ او عمرِ باعدالت (عادل) است

۸۹

قهار آتلیغ قهرینکدین قورقوب ییغلار خواجه احمد
رحمن آتلیغ رحمینکدین امید توتار خواجه احمد
گناهیم کوب الهیم کیچورکاي سن گناهیم
برجه قول‌لار ایچیده عاصي قول‌دور خواجه احمد

۹۰

بیدار بولغیل اي مؤمن سحر وقتي ایچنده
قوتقار اوزونکني اوتدین سحر وقتي ایچنده
سحرلاردا اول کل‌لار ثنا ایتور بلبل‌لار
کیم ایتور کیم بیر و بار سحر وقتي ایچنده

۹۱

ایرانلار جمال کورار درویشلار صحبتنده
ایرانلار مجلسینده نور یاغار صحبتنده
نه تیلسه اول بولور درویشلار صحبتنده
هر سرلار ظاهر بولور درویشلار صحبتنده

۹۲

خلایقنینک مزاریغه باریب بر بر تماشا قیل
اولوکلاردین آلوب عبرت کیراک بغرنک کباب قیلسانک
همیشه یخشیلیق قیلغیل کیترسن اوشبو دنیادن
قیامت آب روپي‌غه کیراک خون جگر قیلسانک

۸۹

از قهرِ آن قهّار نام، می‌ترسد و می‌گرید خواجه احمد
از رحمتِ آن رحمان نام، امید می‌گیرد خواجه احمد
گناهم بسیار است الهی، تو از گناهانم درگذر
در میان همه بندگان، خواجه احمد بنده عاصی است

۹۰

بیدار باش ای مؤمن، سحرگاهان
خود را از آتش برهان، سحرگاهان
سحرگاهان گل‌ها و بلبلان ثنا می‌گویند
که او یگانه و هستیِ [مطلق] است، سحرگاهان

۹۱

واصلان جمال می‌بینند در صحبتِ درویشان
در مجلسِ واصلان نور می‌بارد، در صحبتشان
هر چه آرزو کند آن می‌شود، در صحبتِ درویشان
هر سرّی ظاهر می‌شود در صحبتِ درویشان

۹۲

بر سر مزار خلایق برو و یک یک تماشا کن
از مردگان عبرت بگیر و سینه را کباب کن
همیشه نیکی کن، روزی از این دنیا خواهی رفت
از برای آبروی روز قیامت باید جگر خون کنی

٩٣

نيت قيلدوق كعبه‌كا رضا بولونک دوستلاريم
يا اولكايميز كيلكايميز رضا بولونک دوستلاريم
نيت قيلدوق كعبه‌كا حق مصطفي روضه‌كا
نصيب قيلغاي بارجه‌كا رضا بولونک دوستلاريم

٩٤

كعبه ساري كوجالوک ظالملاردين قاجالوک
اوغل قيزدين كيچالوک رضا بولونک دوستلاريم
تيليم سورسام قرار يوق غريب اولسه سورار يوق
ييميشلارده حلال يوق رضا بولونک دوستلاريم

٩٥

الله ديكان بنده‌ني جاين جنتده كوردوم
حور غلمان جمله سين قارشو آلديده كوردوم
توني كوني اوخلاماي هو ذكريني ايتقانلار
ملائکلار همراهي عرشني اوستيده كوردوم

٩٦

خير سخا قيلغانلار يتيم كونكلين آلغانلار
چهار يارلار همراهي كوثر لبنده كوردوم
قاضي بولغان عالملار پاره رشوت ييكانلار
انداغ عالم جاييني نار سقرده كوردوم

۹۳

نیّتِ کعبه کردیم، راضی باشید ای دوستانم!

یا می‌میریم یا برمی‌گردیم، راضی باشید ای دوستانم!

نیّتِ کعبه و روضه مصطفیٖ برحق کردیم

نصیب همه بگرداند، راضی باشید ای دوستانم!

۹٤

رهسپارِ کعبه شویم، از ظالمان فرار کنیم

از دختر و پسر درگذریم، راضی باشید ای دوستانم!

اگر از زبانم بخواهم، آرام نمی‌گیرد؛ غریب اگر بمیرد کسی سراغش را نمی‌گیرد

طعامِ حلال وجود ندارد، راضی باشید ای دوستانم!

۹۵

بنده‌ای که «الله» می‌گفت جایش را در بهشت دیدم

حوران و غلمان همه را در برابر و در حضورش دیدم

آنان را که شب و روز نمی‌خوابند و ذکر «هو» بر زبان می‌آورند

به همراهِ ملائک بر بالای عرش دیدم

۹٦

نیکوکاران و سخاوتمندان را، به دست آورندگان دلِ یتیمان را

به همراهِ چهار یار بر لبِ کوثر دیدم

عالمانِ قاضی را، خورندگان پول و رشوت را

جای چنان عالمی را در آتشِ دوزخ دیدم

۹۷

مفتي بولغان عالم‌لار ناحق فتوي بيرکانلار
انداغ مفتي جاييني صراط کوفروکده کوردوم
جماعت‌کا بارماييين ترک نماز قيلغانلار
شيطان برله بر ييرده درک اسفل‌ده کوردوم

۹۸

ظالم بولوب ظلم ايتکان مؤمنلارني آغريتکان
قرا يوزلوک محشرده قولين آرقهده کوردوم
قول خواجه احمد کان آجتي در کوهرني ساجتي
تينکلامکان بو سوزني غفلت ايچنده کوردوم

۹۹

حق قول‌لاري درويش‌لار حقيقتني بيلميش‌لار
حقه عاشق بولغانلار حق يوليغه کيرميشلار
حق يوليغه کرکانلار الله تيو يورکانلار
ايرانلار ايزين ايزلاب مملکتدين کيچميشلار

۱۰۰

کونکل بيرماي دنياغه شروع قيلماي حرام‌غه
حقني سويکان عاشق‌لار خلايقدين کيچميشلار
دنيا منينک ديکانلار جهان مالين آلغانلار
کرکس قوش ديک بولوبان اول حرامغه باتميشلار

۹۷

عالمانِ مفتی را، صادرکنندگان فتوای ناحق را

جای چنان مفتی‌ای را در پلِ صراط دیدم

آنان را که به [نمازِ] جماعت نمی‌رفتند و ترکِ نماز می‌کردند

به همراهِ شیطان در دَرَکِ اسفل دیدم

۹۸

ظالمان ستمگر را، آزاردهندگانِ مؤمنان را

در محشر، سیه‌چهره و دست بر پشت بسته دیدم

قول (بنده) خواجه احمد کان را گشود و درّ و گوهر پراکند

آنان را که به این سخنان گوش فرا ندادند، در غفلت دیدم

۹۹

درویشان که بندگانِ حقّ‌اند، حقیقت را دریافته‌اند

عاشقان حق، بر راهِ حق گام نهاده‌اند

آنان که بر راهِ حق گام نهاده‌اند، آنان که «الله» گفته و حرکت کرده‌اند

ردّ واصلان را پی گرفته و از مملکت (دنیای فانی) گذشته‌اند

۱۰۰

دل به دنیا نسپرده‌اند و شروع به حرام‌خواری نکرده‌اند

عاشقانی که دوستدار حقّ‌اند، آنان از خلایق گذشته‌اند

آنان که می‌گویند «دنیا از آنِ من است» و مالِ دنیا را تصاحب می‌کنند

بسان کرکس بر آن حرام فرود آمده‌اند

۱۰۱

ملا مفتي بولغانلار ناحق دعوي قيلغانلار
آقني قرا قيلغانلار اول تموغغه كيرميشلار
تاتليغ تاتليغ يكانلار تورلوك تورلوك كيكانلار
آلتون تخت اولتوركانلار تفراق آستين قالميشلار

۱۰۲

مؤمن قوللار صادقلار صدقي برله توركانلار
دنيالغين صرف ايتيب اوچماخ حورين قوچميشلار
قول خواجه احمد بيلميش سين حق يوليغه كيرميشسين
حق يوليغه كيركانلار حق ديدارين كورميشلار

۱۰۳

عشق سريني بيان قيلسام بو عالمده
بي خبرلار ايشيتيب قولاق توتقاني يوق
حق ياديني كيمكا ايتاي همه غافل
مؤمن من ديب بو دنيادين اوتكاني يوق

۱۰٤

ايشان شيخ خواجه ملا دنيا ايزلار
اول سببدين پادشاه‌لارغه يالغان توزلار
آيت حديث سوزين قويوب مال‌ني كوزلار
حق يوليده هركز محنت تارتقاني يوق

۱۰۱

ملّایان و مفتیانی که به ناحق حکم داده‌اند
آنان که سفید را سیاه کرده‌اند، آنان وارد آن جهنم گشته‌اند
آنان که خوب خورده‌اند و لباس‌های متنوع پوشیده‌اند
آنان که بر تختِ مطلّا نشسته‌اند، آنان در زیر خاک مانده‌اند

۱۰۲

بندگان مؤمن، انسانهای صادق، آنان که با صدق ایستاده‌اند
مالِ دنیا را صرف کرده‌اند، حوران بهشت را به آغوش کشیده‌اند
قول (بنده) خواجه احمد! آگاه گشته‌ای، واردِ راهِ حق شده‌ای
آنان که وارد راه حق گشتند، به دیدار حق نائل شده‌اند

۱۰۳

سرّ عشق را اگر بیان کنم در این عالم
بی‌خبران می‌شنوند، اما گوش فرادهنده‌ای نیست
یادِ حق را به که گویم، همه غافل
می‌گوید «مؤمنم»، امّا از این دنیا درنمی‌گذرد

۱۰۴

ایشان، شیخ، خواجه، ملّا همه در پیِ دنیا هستند
بدین سبب به پادشاهان دروغ می‌گویند
سخن از آیه و حدیث می‌گویند، اما چشم بر مالِ دنیا دارند
آنان هرگز در راهِ حق محنتی نکشیده‌اند

١٠٥

جنازنكني اولوغ كيچيك كوتارسه لار
كورستانغه قراب سيني يوروتسه لار
ييتميش ييرده سؤال سورسه فرشته لار
بر بر آني جوابيني بيرماق كيراك

١٠٦

عمرينک آخر بولغوسيدور بر كون تمام
بو ايش برلان بارسنک اكر دار السلام
حلال قويب يكان بولسنک دايم حرام
عذابيني باريب آنده تارتماق كيراک

١٠٧

ايا دوستلار آخر زمان بولدي كورونک
بي دين كافر بو عالمغه تولدي كورونک
حق قوللوغين قويوب بارجه فاسق بولدي
انينک اوچون قهار غضب قيلدي كورونک

١٠٨

صوفيا بي غم يورارسين دانة تسبيح آليب
دنياغه مغرور بولوب دين ايشيني آرقه ساليب
قورقيل ايمدي قورقيل ايمدي خداغه يلباريب
صوفي نقش بولدينک ولي هركز مسلمان بولمادينک

۱۰۵

اگر کوچک و بزرگ جنازه تو را بردارند
اگر تو را به سوی گورستان ببرند
اگر در هفتاد جا فرشتگان سؤال کنند
لازم است به تک تک سؤالات پاسخ دهی

۱۰۶

عمرت سرانجام روزی به پایان خواهد رسید
اگر با این کارِ [نیک] به آنجا برسی جایگاه تو دارالسلام خواهد بود
اگر حلال را فروگذاری و دائماً حرام‌خواری کنی
لازم است به آنجا که رسیدی عذابش را بکشی

۱۰۷

ای دوستان! آخر زمان شد، بنگرید
عالَم پر از بی‌دین و کافر شد، بنگرید
بندگیِ حق را گذاشتند و همگی فاسق شدند
از برای آن، قهّار غضب کرد، بنگرید

۱۰۸

ای صوفی! دانه تسبیح برگرفته و بی‌غم راه می‌روی
مغرورِ دنیا گشته و کارِ دین فرو می‌گذاری
بترس اینک، بترس اینک، به درگاهِ خداوند لابه کن
صوفی‌نقش شدی، امّا هرگز مسلمان نشدی

۱۰۹

احمدا سین صوفي بولسنک صوفي‌لیغ آسان ایماس
حق رسول صوفي بولوب دنیا مالین سویکان ایماس
دنیاني سویکان کیشي بي شک بیلینک انسان ایماس
صوفي نقش بولدونک ولي هرکز مسلمان بولمادینک

۱۱۰

قاضي مفتي ملالار شریعت درکاهني
عارف عاشق آلیب‌دور طریقت‌ني ارکي‌ني
عمل قیلغان عالم‌لار دینمیزني چراغي
براق مینار محشرده ایگري قویار بورکي‌ني

۱۱۱

رهنمادور خواجه احمد کلستان معرفت
سوزلار سوزي حقیقت آچار کونکل ملکي‌ني
مسکین ضعیف خواجه احمد یتي پشتینک‌کا رحمت
فارسي تیل‌ني بیلیبان خوب ایتادور ترکیني

۱۱۲

طریقت‌کا شریعت‌سیز کیرکانلارني
شیطان کیلیب ایماني‌ني آلور ایرمیش
اوشبو یول‌ني پیرسیز دعوي قیلکانلارني
سرسان بولوب ارا یولده قالور ایرمیش

۱۰۹

احمدا! اگر صوفی شوی، صوفی بودن آسان نیست
رسولِ حق صوفی بود و دوستدارِ مالِ دنیا نبود
دوستدارِ دنیا، بدانید، بی‌شک انسان نیست
صوفی‌نقش شدی، امّا هرگز مسلمان نشدی

۱۱۰

قاضیان و مفتیان و ملّایان، درگاهِ شریعت را
عارفان و عاشقان، ارگِ طریقت را در اختیار گرفته‌اند
عالمانِ عملگرا چراغ دینمان هستند
آنان در محشر سوار بر براق می‌شوند و کلاه کج می‌نهند (بر خود می‌بالند)

۱۱۱

خواجه احمد رهنماست و گلستانِ معرفت
حقیقت را می‌گوید و مُلکِ دل را می‌گشاید
بر هفت پشتِ خواجه احمدِ مسکین و ضعیف رحمت باد
با آنکه زبان فارسی را می‌داند، ترکی را خوب بیان می‌کند

۱۱۲

آنان که بی‌شریعت وارد طریقت می‌شوند
شیطان ایمانشان را خواهد برد
آنان که بی‌پیر قدم در این راه می‌نهند
سرسام گرفته و در میانه راه باز خواهند ماند

١١٣

طريقت‌كا سياست‌ليغ مرشد كيراك
اول مرشدكا اعتقادليغ مريد كيراك
خذمت قيليب پير رضاسين تاپماق كيراك
مونداغ عاشق حق‌دين اولوش آلار ايرميش

١١٤

خوشلامايدور عالم‌لار سزني ايغان توركيني
عارف‌لاردين ايشتسنک آچار كونكل ملكي‌ني
آيت حديث معني‌سي توركي بولسه موافق
معني‌سي‌كا يتكانلار ييركا قويار بوركي‌ني

١١٥

اوشبو يولغه اي برادر پيرسيز كيرمه
حق يادي‌دين لحظه غافل بولوب يورمه
ماسواكا عاقل ايرسنک كونكل بيرمه
شيطان لعين اوز يوليغه سالور ايرميش

١١٦

ايا دوستلار هيچ بيلماديم مين يولوم‌ني
سعادت‌غه باغلامديم مين بيليم‌ني
ماسوادين هيچ ييغماديم مين تيليم‌ني
نادان‌ليقيم ميني رسوا قيلور ايرميش

۱۱۳

از برای طریقت، مرشدِ باسیاست لازم است
از برای آن مرشد، مریدِ بااعتقاد لازم است
باید خدمت کرد و رضای پیر را به دست آورد
چنین عاشقی بهرهٔ خود را از حق می‌برد

۱۱۴

عالمان از ترکی‌ای که شما بدان سخن می‌گویید، خوششان نمی‌آید
اگر از عارفان بشنوید، [سخنانشان] مُلکِ دل را می‌گشاید
چه خوب اگر معنیِ آیه و حدیث به ترکی باشد
آنان که معنی اش را یافته‌اند، کلاه بر زمین می‌گذارند

۱۱۵

ای برادر! بی‌پیر گام در این را مَنه
لحظه‌ای از یاد حق غافل شده و ره مسپار
اگر عاقلی دل به ماسوا مَده
شیطانِ لعین تو را به راه خویش خواهد کشاند

۱۱۶

ای دوستان! من راهم را هیچ نشناختم
من کمرِ سعادت را نبستم
من همیشه درباره ماسوا سخن گفتم
نادانی‌ام مرا رسوا خواهد کرد

۱۱۷

شريعتني طريقتني بيلاي ديسنک
طريقتني حقيقتکا اولاي ديسنک
بو دريادين درّ و گوهر آلاي ديسنک
جاندين کيچان خاصلاري آلور ايرميش

۱۱۸

عاشق قول‌لار کيچه کوندوز هرکز تينماس
بر ساعتي حق يادیدين غافل بولماس
انداغ قول‌ني سبحان ايکام ضايع قويماس
دعا قيلسه اجابت‌ليغ بولور ايرميش

۱۱۹

وآه دريغا کيچتي عمروم غفلت بيلان
سين کيچورکيل کناهلاريم رحمت بيلان
قول خواجه احمد سنکا ياندي حسرت بيلان
اوز اوزيغه اوزي يانيب کويار ايرميش

۱۲۰

يسوي حکمتين دانا ايشتسون
ايشيتکانلار همه مقصودغه يتسون
جواهر کانيدين بير نکته آلسون
ايشيتماکان باري حسرتده قالسون

۱۱۷

اگر آرزومندِ دانستنِ شریعت و طریقت هستی
اگر آرزومندِ پیوند دادن طریقت به حقیقت هستی
اگر آرزومندِ برداشت درّ و گوهر از این دریا هستی
خواصّی که از جان خود بگذرند، بدانها دست خواهند یافت

۱۱۸

بندگانِ عاشق، شب و روز هرگز آرام نمی‌نشینند
ساعتی از یادِ حق غافل نمی‌شوند
چنین بنده‌ای را خداوندِ سبحان ضایع نمی‌سازد
[چنین شخصی] اگر دعا کند، دعایش برآورده خواهد شد

۱۱۹

واه دریغا عمرم به غفلت سپری شد
تو بیامرز گناهانم را با رحمتت
قول (بنده) خواجه احمد به سوی تو بازگشت با حسرت
خود به خود شعله‌ور شد و در آتش سوخت

۱۲۰

حکمتِ یسوی را دانایان بشنوند
شنوندگان همه به مقصود برسند
از کانِ جواهر نکته‌ای برگیرند
آنان که نشنیده‌اند باری در حسرت بمانند

۱۲۱

میني حکمتلاریم قند و عسلدور
همه سوزلار ایچنده بي بدلدور
میني حکمتلاریم انعام الله
سحر وقتده دیسه استغفر الله

۱۲۲

میني حکمتلاریم دردسیزکا ایتمنک
بهاسیز گوهریم نادانغه ساتمنک
یسوي حکمتین قدریغه یاتقیل
خم عشقدین مي بر قطره تاتقیل

۱۲۳

پیر رضاسي حق رضاسي بولور دوستلار
حق تعالي رحمتیندین آلور دوستلار
ریاضتده سر سوزیدین بیلور دوستلار
آنداغ قوللار حقّه یاوق بولور ایرمیش

۱۲۱

حکمت‌های من قند و عسل است
همه حرفهای درون آنها بی‌بدل است
حکمت‌های من انعام الله
اگر سحرگاهان بگوید استغفرالله

۱۲۲

حکمت‌های مرا به شخص بی‌درد مگویید
گوهرهای ارزشمندم را به شخص نادان مفروشید
قدر حکمتِ یسوی را بدان
قطره‌ای مِی از خمِ عشق بچش

۱۲۳

رضای پیر رضای حق است، دوستان!
از رحمت حق تعالی بهره‌مند می‌شود، دوستان!
در ریاضت از اسرار آگاه می‌شود، دوستان!
چنین بندگانی به حق نزدیک خواهند بود

پی نوشت:

حکمت ۱: خواجه احمد یسوی، *دیوان* حکمت (پیر ترکستان)، به کوشش رسول اسماعیل‌زاده، قوآنشبیک قاری، غالیه قمبربکاوا، تهران: انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۹، ص ۱۸۶ ـ ۱۸۷.

حکمت ۲: همان، ص ۱۲۶.

حکمت ۳: همان، ۵۵.

حکمت ٤: همان، ٥٤.

حکمت ٥: همان، ص ٥٦ـ ٥٧.

حکمت ٦: همان، ص ۱۰۰.

حکمت ۷: همان، ص ۱۰۱ ـ ۱۰۲.

حکمت ۸: همان، ۱۷.

حکمت ۹: همان، ص ۱۷.

حکمت ۱۰: همان، ص ۲۰.

حکمت ۱۱: همان، ص ١٦٥

حکمت ۱۲: همان، ص ٥٢.

حکمت ۱۳: خواجه احمد یسوی، *دیوان* حکمت، به کوشش (Serıkbayulı, S. Rafiddinov)، آلماتی، ۲۰۰۱، ص ٤٢٨.

حکمت ١٤: یسوی، تهران، ص ١٥٦؛ آلماتی، ص ١٦٤ ـ ١٦٥.

حکمت ١٥: یسوی، تهران، ص ٣٥.

حکمت ١٦: یسوی، آلماتی، ص ١٠٥ ـ ١٠٦.

حکمت ۱۷: یسوی، تهران، ۹۵.

حکمت ۱۸: یسوی، آلماتی، ص ۲۲٦.

حکمت ۱۹: یسوی، تهران، ص ۲۲۰.

حکمت ۲۰: همان، ص ۲۰۱ ـ ۲۰۲.

حکمت ۲۱: همان، ص ۲۲۲.

حکمت ۲۲: همان، ص ۲۲۳.

حکمت ۲۳: همان، ص ۲۲۳.

حکمت ۲٤: همان، ص ١٤٨.

حکمت ۲٥: همان، ص ١٤٨.

حکمت ۲٦: همان، ص ١٤٩.

حکمت ۲۷: همان، ص ١٤٩.

حکمت ۲۸: همان، ص ٦٨.
حکمت ۲۹: همان، ص ١٨.
حکمت ۳۰: همان، ص ١٩.
حکمت ۳۱: همان، ص ٩٩.
حکمت ۳۲: همان، ص ٥٥.
حکمت ۳۳: همان، ص ١٧٥.
حکمت ۳٤: همان، ص ٦٩.
حکمت ۳٥: همان، ص ١٩٦.
حکمت ۳٦: همان، ص ٢٠٩.
حکمت ۳۷: همان، ص ١٨٠.
حکمت ۳۸: همان، ص ١٨٠.
حکمت ۳۹: همان، ص ١٣٨.
حکمت ٤٠: همان، ص ٥٤.
حکمت ٤١: همان، ص ١٨٧.
حکمت ٤٢: همان، ص ٣٨.
حکمت ٤٣: همان، ص ٢٢٢.
حکمت ٤٤: همان، ص ٢٠٨.
حکمت ٤٥: همان، ص ٩٢.
حکمت ٤٦: همان، ص ٩٣.
حکمت ٤٧: همان، ص ١٧٣ـ ١٧٤.
حکمت ٤٨: همان، ص ٦١.
حکمت ٤٩: همان، ص ٦١.
حکمت ٥٠: همان، ص ٦٢.
حکمت ٥١: همان، ص ٦٢.
حکمت ٥٢: همان، ص ٦٢.
حکمت ٥٣: همان، ص ٦١ـ٦٢.
حکمت ٥٤: همان، ص ٣٥.
حکمت ٥٥: همان، ص ٩٤.
حکمت ٥٦: همان، ص ٥٠.
حکمت ٥٧: همان، ص ٥٠.
حکمت ٥٨: همان، ص ٥٠.
حکمت ٥٩: همان، ص ٥٠.

حکمت ٦٠: همان، ص ١٥١.
حکمت ٦١: همان، ص ١٥١.
حکمت ٦٢: همان، ص ١٥١.
حکمت ٦٣: همان، ص ١٥١.
حکمت ٦٤: همان، ص ١٥١.
حکمت ٦٥: همان، ص ١٥١.
حکمت ٦٦: همان، ص ١٥١ـ١٥٢.
حکمت ٦٧: همان، ص ١٩٤.
حکمت ٦٨: همان، ص ١٩٤.
حکمت ٦٩: همان، ص ٦٠.
حکمت ٧٠: همان، ص ٦٠.
حکمت ٧١: همان، ص ٦٠.
حکمت ٧٢: همان، ص ٦٠.
حکمت ٧٣: همان، ص ٦٣.
حکمت ٧٤: همان، ص ٦٤.
حکمت ٧٥: همان، ص ٦٥.
حکمت ٧٦: همان، ص ٧٢.
حکمت ٧٧: همان، ص ٧٧.
حکمت ٧٨: همان، ص ٧٩.
حکمت ٧٩: همان، ص ١٠٧.
حکمت ٨٠: همان، ص ١٠٧.
حکمت ٨١: همان، ص ١١١.
حکمت ٨٢: همان، ص ١١١.
حکمت ٨٣: همان، ص ١٤٧.
حکمت ٨٤: همان، ص ١٣٥.
حکمت ٨٥: همان، ص ١٦٠.
حکمت ٨٦: همان، ص ٩٥.
حکمت ٨٧: همان، ص ٢٣٥.
حکمت ٨٨: همان، ص ١٠١.
حکمت ٨٩: همان، ص ٥٩.
حکمت ٩٠: همان، ص ٢٠١.
حکمت ٩١: یسوی، آلماتی، ص ٢٢٧.

حکمت ۹۲: یسوی، تهران، ۱٦۰.
حکمت ۹۳: همان، ص ۱۷۵.
حکمت ۹٤: همان، ص ۱۷٦.
حکمت ۹۵: همان، ص ۱۷٤_۱۷۵.
حکمت ۹٦: همان، ص ۱۷۵.
حکمت ۹۷: همان، ص ۱۷۵.
حکمت ۹۸: همان، ص ۱۷٤_۱۷۵.
حکمت ۹۹: همان، ص ۹٤.
حکمت ۱۰۰: همان، ص ۹٤.
حکمت ۱۰۱: همان، ص ۹٤.
حکمت ۱۰۲: همان، ص ۹٤.
حکمت ۱۰۳: همان، ص ۱٤۵.
حکمت ۱۰٤: همان، ص ۱٤۵.
حکمت ۱۰۵: همان، ص ۱۵۹.
حکمت ۱۰٦: همان، ص ۱۵۹.
حکمت ۱۰۷: همان، ص ۱٦۰.
حکمت ۱۰۸: همان، ص ۱٦٦.
حکمت ۱۰۹: همان، ص ۱٦۷.
حکمت ۱۱۰: همان، ص ۲۲۵.
حکمت ۱۱۱: همان، ص ۲۲٦.
حکمت ۱۱۲: همان، ص ۱۳۲.
حکمت ۱۱۳: همان، ص ۱۳۲.
حکمت ۱۱٤: همان، ص ۱۳۲.
حکمت ۱۱۵: همان، ص ۱۳۲.
حکمت ۱۱٦: همان، ص ۱۳۲.
حکمت ۱۱۷: همان، ص ۱۳۲.
حکمت ۱۱۸: همان، ص ۱۳۳.
حکمت ۱۱۹: همان، ص ۱۳۳.
حکمت ۱۲۰: همان، ص ۲۳٤.
حکمت ۱۲۱: همان، ص ۲۳۵.
حکمت ۱۲۲: همان، ص ۲۳۵.
حکمت ۱۲۳: همان، ص ۲۲۵.



